

چاپ چهارم

گزیده بیانات
رهبر فرزانه انقلاب
در جمع دانشجویان
و دانشگاهیان
(۱۳۶۸-۱۳۸۳)

نکته‌های ناب

روشنفکری

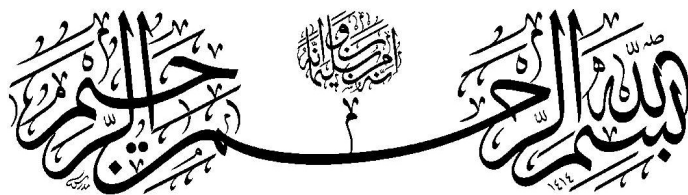
مسائل سیاسی و اجتماعی

ارزش‌های دینی و اسلام

فرهنگ و ته‌اجم و فرهنگ



www.leader-khamenei.com



تهیه کننده: وبلاک شناخت رهبری، آیت الله خامنه ای

www.leader-khamenei.com



برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده
و گزینه rotate clockwise را انتخاب کنید .



نکته‌های ناب (جلد چهارم)

نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها

معاونت آموزش و تبلیغ

تدوین و تنظیم: حسن قدوسی‌زاده

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: واحد رایانه معاونت

ناشر: دفتر نشر معارف

چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۶

چاپخانه: پاسدار اسلام

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک جلد ۴: ۹۶۴-۵۳۱-۰۰۲

مدت حقوق برای ناشر محفوظ است.

مراکز پخش

۱. قم: بازار جمهوری اسلامی، مرکز فرهنگی نهاد، تلفن: ۲۹۰۲۴۴۰

۲. قم: خیابان شهدا، کرچه ۳۲، پلاک ۵، تلفن و شمار: ۷۴۴۶۱۶

۳. قم: خیابان شهدا، روبه روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن: ۷۳۵۴۵۱، شمار: ۷۴۲۷۵۷

نشانی اینترنت: www.nashremaaref.ir

فهرست

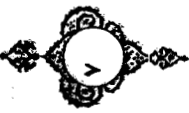
فصل اول: فرهنگ و تهاجم فرهنگی

۱. فرهنگ یک ملت عبارت است از ۱۳
۲. تأثیر فرهنگ، در آینده یک ملت و یک کشور، با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست... ۱۴
۳. فرهنگ، بستر اصلی حرکت عمومی، سیاسی و علمی کشور است..... ۱۵
۴. سه عرصه مهم در فرهنگ کشور..... ۱۶
۵. اولین کاری که سلطه‌گران در رابطه با فرهنگ کشورهای تحت سلطه می‌کنند..... ۱۹
۶. معنا و مفهوم حقیقی تهاجم فرهنگی..... ۲۰
۷. اگر با تهاجم فرهنگی هوشمندانه و مدیرانه برخورد نشود، بسیار خطرناک است. ۲۱
۸. تفاوت‌های تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی..... ۲۲
۹. گرفتار شدن به تفکر و ذائقه ترجمه‌ای از مصادیق تهاجم فرهنگی و مصیبتی بزرگ است..... ۲۶
۱۰. برتری علمی غربی‌ها دلیل بر این نیست که ما عادات فرهنگی و رفتار و آداب معاشرت خود را هم از آن‌ها یاد بگیریم..... ۲۶
۱۱. وقتی علم بومی نشود و کشور گرفتار عقب ماندگی علمی گردد، پیروی از فرهنگ بیگانه و تبعیت اجباری از سیاست‌های آن‌ها نیز حتمی است..... ۲۷





۳۳. دعای حقیقی یعنی خواستن همراه با اصرار و جدیت..... ۶۴
۳۴. معنای صحیح «عافیت طلبی» در دعاها..... ۶۶
۳۵. معنای قضا و قدر و جایگاه اختیار انسان در سرنوشت خویش..... ۶۷
۳۶. ما چگونه می توانیم از زندگانی حضرت زهرا علیها السلام الگو بگیریم؟..... ۶۹
۳۷. نفس اماره و خودخواهی ها عامل رکود و عقب گرد انسان..... ۷۴
۳۸. روح انسانی نه ظلم می کند، نه ستم را تحمل می نماید..... ۷۵
۳۹. شهادت..... ۷۶
- فصل چهارم: مسائل سیاسی و اجتماعی**
۴۰. آزادی و حدود و آداب آن..... ۷۹
۴۱. من با حزب و تمیز مخالف نیستم..... ۸۰
۴۲. نظارت استصوابی و فلسفه وجودی آن..... ۸۰
۴۳. معنای ولایت مطلقه فقیه این نیست که رهبری هر کار دلس خواست، می تواند بکند!..... ۸۱
۴۴. نظارت بر مطبوعات یک وظیفه و کار لازم است..... ۸۲
۴۵. سه وظیفه اساسی مطبوعات، آزادی مطبوعات..... ۸۳
۴۶. زیر سؤال بردن قوه قضائیه نقطه شروع فساد در کشور است..... ۸۳
۴۷. آقای مصباح، خلاء شخصیت هائی مثل علامه طباطبائی و شهید مطهری را در زمان ما بر می کنند..... ۸۴
۴۸. اصلاح طلبی انقلابی و اصلاح طلبی آمریکائی..... ۸۵
۴۹. خطر ناک تر از تبحر مذهبی، تبحر سیاسی است..... ۸۶
۵۰. خشونت قانونی و خشونت غیرقانونی..... ۸۶
۵۱. اشرف انگری سؤالات آفت مضاعف است..... ۸۸
۵۲. دیدگاه اسلام و غرب نسبت به زن..... ۸۸
۵۳. اسراف، الگوی زن مسلمان نیست..... ۹۱
۵۴. انتظارات فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی از زن..... ۹۱
۵۵. حجاب، به معنای متزوی کردن زن نیست..... ۹۲



۱۲. خطر اشاعه بنیان های فرهنگی فاسد و می بند و باری از توب و تفنگ بیشتر است ۲۹
- فصل دوم: روشنفکری**
۱۳. مقدمه..... ۳۳
۱۴. تولد روشنفکری در ایران..... ۳۴
۱۵. دوره قاجاریه..... ۳۶
۱۶. دوره رضا خان..... ۳۷
۱۷. از شهریور ۲۰ تا مرداد ۲۲..... ۳۸
۱۸. دوران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲..... ۳۹
۱۹. ویژگی های روشنفکری از زبان آل احمد..... ۴۰
۲۰. دوران بعد از پیروزی انقلاب..... ۴۷
۲۱. دوران پس از جنگ تحمیلی..... ۴۹
۲۲. خطای تاریخی جلال آل احمد..... ۵۲
- فصل سوم: ارزشهای دینی**
۲۳. معنای تقوا..... ۵۷
۲۴. تقوا، بزرگ ترین سرمایه ای است که موفقیت دنیا و آخرت جوانان را تضمین می کند . ۵۸
۲۵. علم و تقوا، سلاح جذب جوانان به منویات..... ۵۹
۲۶. توبه و وظیفه همیشگی انسان است..... ۶۰
۲۷. به نماز خیلی اهمیت بدهید و سعی کنید آن را از حالت کسالت آور برای خودتان خارج کنید..... ۶۰
۲۸. با قرآن اینگونه مواجه شوید..... ۶۱
۲۹. اگر بخواهیم قرآن، بر ذهنیت جامعه حاکم گردد باید تلاوت قرآن راهگانی کنیم ... ۶۲
۳۰. باید فهم قرآن در بین مردم رایج شود..... ۶۳
۳۱. قرآن در تمام مسائل زندگی، سخن شفاف، راهگشا و گره بازکن دارد..... ۶۳
۳۲. با نهج البلاغه و صحیفه سجاده انس بگیرید..... ۶۴





۵۶. بحث پوشش زن نباید از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر باشد..... ۹۲
۵۷. زن با پوشش و حجاب صحیح کراست خود را حفظ می‌کند..... ۹۴
۵۸. دوست ندارم دختر و پسر ما در نوع آرایش و لباس و... دائم چشمتان به غریبی‌ها باشد..... ۹۵
۵۹. نباید زنان به سمت تجمّل گرایی سوق پیدا کنند..... ۹۵
۶۰. با مُد خیلی موافقم، اما مُدی که از داخل جوشیده باشد نه مُد غربی..... ۹۶

مقدمه

مجموعه‌ای که با عنوان «نگه‌های ناب» فراروی شما است، گلچینی دانشین و جذاب از بیانات رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی است که در طول سالهای ۶۸ تا ۸۳ در جمع دانشجویان، استادان دانشگاه‌ها، مسئولین شورای عالی انقلاب فرهنگی و سایر مجامع علمی و دانشگاهی ایراد گردیده است.

هر چند متن کامل بیانات معظم له در جمع دانشجویان و دانشگاهیان، هر ساله در قالب کتابی با عنوان «دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان» به وسیله نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها چاپ شده و در اختیار دانشجویان عزیز قرار گرفته است؛ اما از آنجا که این بیانات حاوی مباحثی بسیار ارزشمند و راه‌گشا برای نسل جوان و به ویژه دانشجویان عزیز دانشگاه‌ها است، مرکز فرهنگی نهاد تصمیم گرفت نکات مهم و اساسی این بیانات را استخراج و پس از تدوین و فصل‌بندی به صورتی مناسب در اختیار مجامع دانشگاهی و فرهنگی قرار دهد. بدین ترتیب تمام مطالب پس از گزینش





بسم الله الرحمن الرحيم



و فهرست‌بندی، در ۱۵ فصل تدوین و در قالب ۵ جلد تنظیم گردید:

جلد اول: دانشگاه، دانشجو، تشکل‌های دانشجویی

جلد دوم: تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، جوانان، هنر و موسیقی

جلد سوم: نظام و انقلاب، استکبار جهانی

جلد چهارم: فرهنگ و تهاجم فرهنگی، روشن فکری، ارزشهای دینی و اسلامی، مسائل سیاسی و اجتماعی

جلد پنجم: ویژگی‌های فرهنگ و تمدن غربی، نگرش اسلام و غرب نسبت به زن، نگرش اسلام و غرب به خانواده.

امید است این مجموعه، راهگشای دانشجویان، دانشگاهیان و نسل جوان فرهیخته کشور در صحنه‌های دفاع از آرمانهای عظیم انقلاب اسلامی گردد و مقدمات حضور هر چه بیشتر دین و ارزشهای الهی در فرآیندهای علمی و محیط‌های دانشجویی را فراهم آورد و پیگیری مسئله تولید علم و جنبش نرم‌افزاری را در دانشگاه‌ها تسریع بخشد. در پایان وظیفه خود می‌دانیم از تلاشهای خالصانه و چندین ماهه برادر عزیز جناب آقای دکتر حسن قدوسی‌زاده، که تدوین و تنظیم کامل این مجموعه را به عهده گرفتند تقدیر و تشکر کنیم.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
معاونت آموزش و تبلیغ

فصل

سی و یکمین



فرهنگ و تهاجم فرهنگی

۱. فرهنگ یک ملت عبارت است از بین علم و تکنولوژی و تبعات آن، با فرهنگ تفاوت وجود دارد. دو مقوله جداگانه‌اند. اگر چه خود علم هم جزو شاخه‌های فرهنگ است، اما فرهنگ به معنای خاص برای یک ملت عبارت از ذهنیات و اندیشه‌ها و ایمان‌ها و باورها و سنت‌ها و آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی است، که از این جهات، مانده فقط از دنیای پیشرفته در علم و تکنولوژی، عقب نیستیم، بلکه در بسیاری از جهات از آن‌ها جلوتر هم هستیم. البته نمی‌خواهیم مبالغه و اغراق‌گری و مطلق‌گویی کنیم، گر چه در یک چیزهایی از همین شاخه‌های فرهنگ خارجی‌ها و عمدتاً اروپایی‌ها از ما جلوتر هستند.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار علماء و روحانیون تبریز، ۱۳۷۲/۵/۵.



۲. تأثیر فرهنگ، در آینده یک ملت و یک کشور، با هیچ چیز دیگر قابل

مقایسه نیست

بنده اصرار دارم که در محافل تصمیم گیر نظام جمهوری اسلامی یک مقوله مورد توجه قرار بگیرد و آن مقوله فرهنگ است. دغدغه فرهنگی و اهتمام به مسئله فرهنگ، یک وقت یک حالت حساسیت شخصی است یک وقت هم ناشی از نگرش به فرهنگ است. حساسیت شخصی و گرایش های فردی، آنچنان اهمیت و ارزشی ندارند آنچه که مهم است این است که ما بینیم واقعا فرهنگ چه تأثیری در سرنوشت کشور دارد و پرداختن به مسئله فرهنگ و حساس بودن بر روی آن، برای آینده ای که همه ما به آن علاقه مندیم و برای آن کار می کنیم چه قدر می تواند نقش ایفا کند.

به نظر ما اینگونه است که بخش عمده فرهنگ، همان عقاید و اخلاقیات یک فرد یا یک جامعه است. رفتارهای جامعه هم که جزو فرهنگ عمومی و فرهنگ یک ملت است، برخاسته از همان عقاید است. در واقع عقاید یا اخلاقیات، رفتارهای انسان را شکل می دهند و به وجود می آورند.

خلقیات اجتماعی، رفتارهای اجتماعی را به وجود می آورند، بنابر این درست است که مقوله فرهنگ در موارد زیادی شامل رفتارها هم می شود، لیکن اساس و ریشه فرهنگ عبارت است از عقیده و برداشت و تلقی هر انسانی از واقعیات و حقایق عالم و نیز خلیات فردی و خلیات اجتماعی و ملی.

بنده چند نمونه از خلیات اجتماعی و ملی را که برای یک ملت تعیین کننده است در این جا عرض می کنم: مثلاً عزم و اراده، غرور ملی، احساس توانایی، احساس قدرت بر اقدام و عمل و سازندگی، انضباط، نشاط، همکاری و مشارکت. اگر فرض کنیم ملتی همراه با ایمان و عقیده ای که دارد این اخلاقیات را هم دارا باشد، خواهیم دید که چقدر در رسیدن به اهداف و آرمان هایش به او کمک خواهد کرد بنابراین به نظر ما مقوله فرهنگ از نظر تأثیرش در آینده یک ملت و یک کشور، با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست، اهمیت مقوله

فرهنگ از این جاست. لذا هر آنچه که موجب دغدغه انسان نسبت به آینده کشور و اهداف و آرمان های آن می شود، همین ها موجب دغدغه در مسائل فرهنگی هم می شود.

بنابراین دغدغه فرهنگی، ناشی از دغدغه نسبت به انسانیت انسان و نسبت به اهداف والای انسانی و نسبت به آن چیزهایی است که حقیقتاً می خواهیم به آن ها دست پیدا کنیم و برای آن ها تلاش می کنیم و برای آن ها زنده هستیم. بنابراین اگر فرض کنیم در کشور محصولات فرهنگی ناسالمی وجود داشته باشد فکر ناسالم، اخلاق ناسالم، رفتار ناسالم، ابزار فرهنگی ناسالم، رسانه های ناسالم، کتاب ناسالم، وسائل هنری ناسالم که بتواند با خرافات و کج اندیشی ها و کج روی ها عقاید راست و مخدوش کند، این ها فرآورده های ضد انسانی اند، مقابله با آن ها باید با انگیزه دفاع از انسانیت صورت بگیرد و همه باید در این زمینه احساس وظیفه کنند. نگاه ما به فرهنگ، اینگونه است.^۱

۳. فرهنگ، بستر اصلی حرکت عمومی، سیاسی و علمی کشور است

ما فرهنگ را بستر اصلی زندگی انسان می دانیم؛ نه فقط بستر اصلی درس خواندن و علم آموختن. فرهنگ هر کشور، بستر اصلی حرکت عمومی آن کشور است. حرکت سیاسی و علمی اش هم در بستر فرهنگی است. فرهنگ، یعنی خلیات و ذاتیات یک جامعه و بومی یک ملت؛ تفکر، ارزش، ایمانش، آرمان هایش؛ این ها تشکیل دهنده مبانی فرهنگ یک کشور است؛ این ها است که یک ملت را با شجاع و غیور و جسور و مستقل می کند، یا سرافکنده و ذلیل و فرو دست و خاک نشین و فقیر می کند. فرهنگ، عنصر خیلی مهمی است. ما نمی توانیم از فرهنگ و رشد فرهنگی و پرورش فرهنگی صرف نظر کنیم. فرهنگ هم مثل علم است؛ فرهنگ هم گیاه خودرو نیست. همه آنچه شما از نشانه ها و مظاهر فرهنگی در جامعه خودتان و در هر نقطه ای از دنیا می بینید،

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۹/۶/۱۹.



بدون تردید این بذر را دستی افشانده است. البته انسان بعضی از دست‌ها را می‌بیند، اما بعضی از دست‌ها را نمی‌بیند؛ از داخل خانه، تا درون مدرسه، تا فضای خیابان، تا رادیو و تلویزیون، تا ماهواره، تا تبلیغات جهانی، تا اینترنت، و از این قبیل چیزها. فرهنگ، هدایت و پرورش دادن می‌خواهد. بنابراین در دانشگاه‌ها کار فرهنگی بسیار مهم است.^۱

۴. سه عرصه مهم در فرهنگ کشور

من فرهنگ کشور را در سه عرصه به‌طور مهم و عام مشاهده می‌کنم ...
اول، در عرصه تصمیم‌های کلان کشور است؛ یعنی فرهنگ به عنوان جهت‌دهنده به تصمیم‌های کلان کشور حتی تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و یا در تولید نقش دارد. وقتی ما می‌خواهیم ساختمان بسازیم و شهرسازی کنیم، در واقع با این کار داریم فرهنگی را ترویج می‌کنیم، یا تولید می‌کنیم، یا اشاعه می‌دهیم. وقتی تولید اقتصادی هم می‌کنیم، در واقع داریم از این طریق فرهنگی را تولید می‌کنیم، یا اشاعه می‌دهیم، یا اجرا می‌کنیم. اگر در سیاست خارجی مذاکره‌ای می‌کنیم و تصمیمی می‌گیریم، عیناً همین معنا وجود دارد.

بنابراین فرهنگ مثل روحی است که در کالبد همه فعالیت‌های گوناگون کلان کشوری حضور و جریان دارد. فرهنگی که باید در تولید، خدمات، ساختمان‌سازی، کشاورزی، صنعت، سیاست خارجی و تصمیمات امنیتی رعایت شود و حدود را معین و جهت را مشخص کند، چیست؟ این باید در این جا معین شود. بنابراین فرهنگ به عنوان جهت‌دهنده به تصمیم‌های کلان کشور است؛ این در واقع اهمیت و بنا گذاشتن یک مبنای فرهنگی را در این جا به ما نشان می‌دهد.

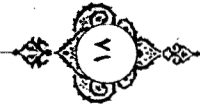
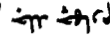
دوم، فرهنگ به عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه است.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها، ۱۷/۱/۱۳۸۲.

حرکت جامعه بر اساس فرهنگ آن جامعه است. اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه بر اساس فرهنگی است که بر ذهن حاکم است. دولت و دستگاه حکومت نمی‌تواند از این واقعیت به این اهمیت، خود را کنار نگذارد. وقتی مردم در خانواده و از دواج و کسب و لباس پوشیدن و حرف زدن و تعامل اجتماعی شان در واقع دارند با یک فرهنگ حرکت می‌کنند. بنده پیش از انقلاب در سخنرانی‌هایم مثال می‌زدم و می‌گفتم فرهنگ مثل توری است که ماهی‌ها بدون این که خودشان بدانند، در داخل این تور دارند حرکت می‌کنند و به سمتی هدایت می‌شوند - دولت و مجموعه حکومت نمی‌تواند خود را از این موضوع برکنار بدارد و بگوید بالاخره فرهنگی وجود دارد و مردم به چیزی فکر می‌کنند؛ نه، ما مسئولیت داریم این فرهنگ را بشناسیم؛ اگر ناصواب است، آن را تصحیح کنیم؛ اگر ضعیف است، آن را تقویت کنیم؛ اگر در آن نفوذی هست دست نفوذی را قطع کنیم. بنابراین فرهنگ به عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه هم یکی از میدان‌های اساسی است.

چیزهایی که در فرهنگ عمومی ما ضعیف است، یا جایش کم است، یا به قول آقایان احتیاج به دوز بالاتری دارد، کدام است؟

یکی از آن‌ها انضباط است. جامعه ما به انضباط، نهایت نیاز را دارد. دیگری، اعتماد به نفس ملی و اعتزاز ملی است؛ یعنی احساس عزت کردن از این که من اهل ایرانم. به قول سهراب سپهری، «اهل کاشانم، روزگار بد نیست»؛ این افتخار است. یا در جای دیگر می‌گوید: «من مسلمانم». اعتزاز به ایرانی بودن؛ ما به این نیاز داریم. البته این با ملی‌گرایی ناقص - همان ناسیونالیسم منفی مطرودی که ما همیشه آن را رد می‌کردیم - نباید اشتباه شود؛ این ناسیونالیسم مثبت است؛ این ملی‌گرایی به معنای خوب قضیه است؛ ما به این احتیاج داریم. مورد بعدی، قانون‌پذیری است؛ به هم تته‌نزدن، از هم جلو نیفتادن، حق همدیگر را بر نداشتن، تری جیب همدیگر دست نکردن؛ این‌ها قانون است و ما در جامعه این‌ها را لازم داریم.



موضوع دیگر، غیرت ملی است. اگر ببینیم کسی دارد به نحوی از انحاء به مرزهای فرهنگی یا دینی یا جغرافیایی یا ملی ما تعرض می‌کند یا فکر تعرض دارد، باید خون ما به جوش بیاید و غیرت ما تحریک شود....

مقوله بدمی، تدین و دین‌باوری است؛ دین‌باوری با همان معنای عام خودش. من این‌جا به نظرم به دانشجویان هم این نکته را گفتم که هر کس شب بیست و یکم قرآن سرش گرفت و «بک یا الله» گفت، از نظر من او همان دانشجویی است که من می‌گویم متدین و خدایی و مسلمان و حزب‌اللهی است؛ کاری ندارم از کدام حزب و جناح و تشکیلات است. ما باید همه را به این طرف بکشانیم که شب بیست و یکم ماه رمضان احساس کنند دلشان به سمت مسجد و قرآن می‌کشد؛ این حالت برای کشور ما خیلی لازم است.

موارد دیگر، فرهنگ ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ خانواده، فرهنگ اداره - رشوه بگیریم، نگیریم، با رشوه گیر چه کار کنیم، کار مردم را چگونه راه بیندازیم - و فرهنگ لباس است... بنده با مُد خیلی موافقم؛ جزو آدم‌هایی هستم که به مُد گرایش دارم، اما مُدی که از داخل جویشیده باشد چون مُد یعنی ابتکار و نوآوری نه چیزی که از بیرون بیاید. مُد آرایش مو و لباس و حرف زدن ما همه‌اش دارد از بیرون می‌آید....

الگوی مصرف وسائل زندگی مهم است؛ فرش و پرده و چراغمان چه‌طوری باشد؛ این‌ها را نمی‌شود ندیده گرفت. اگر کسی توی بصر این کارها برود، می‌بیند چقدر سرمایه و فکر و همت و هنر دارد صرف این‌ها می‌شود که گاهی بسیاری از آن‌ها بیهوده است. بالاخره جایی باید موضع خود را درباره این‌ها معین کند؛ حتی اگر بگوید من الان وقت ندارم و اولویت‌م تعیین لباس ملی نیست. خیلی خوب، معلوم بشود که ما تا پنج سال یا ده سال این اولویت را نداریم و می‌خواهیم آن را کنار بگذاریم؛ لیکن بالاخره این انبار مجموعه فرهنگی صاحبی داشته باشد. این هم فرهنگی در عرصه دوم است....

عرصه سوم، فرهنگ به عنوان سیاست‌های کلان آموزشی و علمی دستگاه‌های

موظف دولت است؛ یعنی آموزش و پرورش و آموزش عالی و بهداشت و درمان. دستگاه‌های موظف دولت بالاخره باید سیاست‌های کلان آموزشی و علمی شان را از مرکزی بگیرند؛ این مرکز، این شورا است. درست است که آموزش و پرورش خودش یک مجمع مشورتی دارد، ولی او کار دیگری می‌کند و نزدیک به اجراست؛ اما این دورتر از اجراست؛ کلان‌تر و وسیع‌تر نگاه می‌کند. وزارت علوم و بهداشت و درمان هم به شدت به این شورا احتیاج دارند....

در بحث فرهنگ به عنوان سیاست‌های کلان آموزشی و علمی دستگاه‌های موظف دولتی که عرصه سوم بود یکی از کارهایی که باید در این شورا تصمیم‌گیری و اجرا شود، نحوه استفاده از مدیران و اساتید وفادار به دین و نظام اسلامی و انقلاب است.^۱

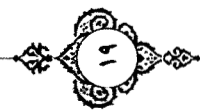
۵. اولین کاری که سلطه گران در رابطه با فرهنگ کشورهای تحت

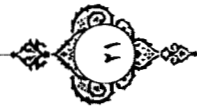
سلطه می‌کنند

در رابطه با فرهنگ کشورهای تحت سلطه، اولین کاری که سلطه گران می‌کنند - که از قدیم مرسوم بوده است - این است که فرهنگ این کشورها را؛ زبانشان، ارزش‌هایشان، سنت‌ها و ایمانشان را با تحقیر، با فشار، با زور، و در مواقعی به‌زور شمشیر و درآوردن چشم - که در تاریخ مواردی از آن را داریم - نابود می‌کردند و نمی‌گذاشتند که مردم به زبان خودشان تکلم کنند؛ برای این که زبان وارداتی را قبول کنند.

وقتی انگلیسی‌ها به شبه قاره هند آمدند، زبان فارسی را که زبان دیوانی رایج بود، نگذاشتند پابر جا بماند و با گلوله و با فشار گفتند که حق ندارید فارسی حرف بزنید؛ فارسی را منسوخ کردند؛ انگلیسی را به جایش آوردند. در دوره حکومت سیاه پهلوی‌ها هم باورهای مذهبی و عمومی و نیروبخش به جامعه؛ ایمان و اعتقادات، را از مردم به تدریج بیرون کشاندند و غیرت‌زدایی و

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱/۹/۲۶.





طراحی اقتصادی بکنند، به آن نظریات کهنه قدیمی نگاه می کنند! این ها دو عیب دارند: یکی این که مقلدند، دوم این که از تحولات جدید بی خبرند؛ همان متن خارجی را که برای آن ها تدریس کرده اند، مثل یک کتاب مقدس در سینه خود نگه داشته اند و امروز به جوان های ما می دهند. کشور ما مهد فلسفه است، اما برای فهم فلسفه به دیگران مراجعه می کنند!^۱

۷. اگر با تهاجم فرهنگی هوشمندانه و مدیرانه برخورد نشود، بسیار خطرناک است.

متأسفانه وقتی درباره تهاجم فرهنگی و ضرورت رویارویی با آن و نهی از منکر سخن می گوئیم غالباً ذهن مردم - به دلیل سوابق ذهنی و یا هر چیز دیگر - به سمت مصداق های کوچک می رود. که این دو نتیجه بد دارد: یکی اینکه یک عده انسان های سطحی قضیه را در همان حد منصر می بینند و نیرویشان را در جهت همان مثال های سطحی و کوچک که هیچ اهمیتی ندارد بسیج می کنند و دوم اینکه هوشمندان و متفکرین جامعه که می بینند مسئله در این حد خلاصه شده، اهمیت قضیه از نظر شان کاسته می شود و این مایه نگرانی است.

برای مثال ممکن است تهاجم فرهنگی در چهره و پوشش چند نفر زن در خیابان متجلی باشد و این را کسی مهم نداند. اما قضیه به اینجا منحصر نمی شود. بلکه قضیه این است که حقیقتاً جبهه وسیعی از سوی دشمن با ابزار مؤثر، خطرناک و کارآمد و با استفاده از علم و تکنولوژی به وجود آمده برای اینکه جمهوری اسلامی را با تهاجم فرهنگی مواجه کنند.

چنین مبارزاتی اگر در مقابلش حرکتی انجام نگیرد بلاشک پیروز خواهد بود. به نظر من اگر باین تهاجم، هوشمندان و با بهره گیری از روش های درست و مدیرانه مقابله نشود، بسیار خطرناک و نابودکننده است. باید به این قضیه

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه های استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۷.



ایمان دایی کردند.^۱

ع معنا و مفهوم حقیقی تهاجم فرهنگی

من که می گویم تهاجم فرهنگی، عدهای خیال می کنند مراد من این است که مثلاً پسری موهایش را تا این جا بلند کند. خیال می کنند بنده با سوری بلند تا این جا مخالفم. مسئله تهاجم فرهنگی این نیست. البته بی بندوباری و فساد هم یکی از شاخه های تهاجم فرهنگی است؛ اما تهاجم فرهنگی بزرگ تر این است که این ها در طول سال های متعددی به مغز ایرانی و باور ایرانی تزریق کردند که تو نمی توانی؛ باید دنباله رو غرب و اروپا باشی. نمی گذارند خودمان را باور کنیم. الان شما اگر در علوم انسانی، در علوم طبیعی، در فیزیک و در ریاضی و غیره یک نظریه علمی داشته باشید، چنانچه برخلاف نظریات رایج و نوشته شده دنیا باشد، عدهای می ایستند و می گویند حرف شما در اقتصاد، مخالف با نظریه فلائی است؛ حرف شما در روان شناسی، مخالف با نظریه فلائی است. یعنی آن طوری که مؤمنین نسبت به قرآن و کلام خدا و وحی الهی اعتقاد دارند، این ها به نظرات فلاان دانشمندان اروپایی همان اندازه یا بیشتر اعتقاد دارند!

جالب این جاست که آن نظریات کهنه و منسوخ می شود و جایش نظریات جدیدی می آید؛ اما این ها همان نظریات پنجاه سال پیش را به عنوان یک متن مقدس و یک دین در دست می گیرند! ده ها سال است که نظریات پوپر در زمینه های سیاسی و اجتماعی کهنه و منسوخ شده و ده ها کتاب علیه نظریات او در اروپا نوشته اند؛ اما در سال های اخیر آدم هایی پیدا شدند که با ادعای فهم فلسفی، شروع کردند به ترویج نظریات پوپر!

سال های متعددی است که نظریات حاکم بر مراکز اقتصادی دنیا منسوخ شده و حرف های جدیدی به بازار آمده است؛ اما عدهای هنوز وقتی می خواهند

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با هیئت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳/۴/۱.

رسید. در این زمینه بایستی از اعمال سلیقه جلوگیری کرد. اینکه فلان مسئول فلان بخش فرهنگی ما در یک قضیه‌ای سلیقه‌ای دارد، نباید ملاک باشد، بلکه باید خطر را با همان اهمیتی که دارد دید.^۱

۸. تفاوت‌های تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی

«تهاجم فرهنگی»، با «تبادل فرهنگی» متفاوت است. تبادل فرهنگی لازم است. هیچ ملتی بی نیاز نیست از این که در همه زمینه‌ها، از جمله در زمینه مسائل فرهنگی - آن مجموعه مسائلی که به آن‌ها نام فرهنگ داده می‌شود - از ملت‌های دیگر بیاموزد. همیشه تاریخ نیز همین بوده است. ملت‌ها در رفت و آمدهایشان، آداب زندگی را، خُلقیات را، علم را، لباس پوشیدن را، آداب معاشرت را، زبان را، معارف را و دین را از یکدیگر فراگرفته‌اند. این، مهم‌ترین تبادل‌های ملت‌ها با هم بوده است؛ حتی مهم‌تر از تبادل اقتصادی و کالا. بسیار اتفاق افتاده است که این تبادل فرهنگی، به تغییر مذهب یک کشور انجامیده است!

مثلاً در شرق آسیا، بیشترین عاملی که اسلام را به این کشورها - از جمله به کشور اندونزی - به کشور مالزی و حتی به قسمت‌های مهمی از شبه قاره - بُرد، دعوت مبلغین نبود؛ بلکه رفت و آمد آحاد ملت ایران بود. تجار و سیاحان ایرانی راه افتادند، رفتند، آمدند و در سایه این رفت و آمدهاست که شما می‌بینید ملت بزرگی که امروز شاید بزرگ‌ترین ملت اسلامی در آسیاست - یعنی اندونزی - مسلمان شده است. این اسلام را اول بار، نه مبلغین دینی برای آن‌ها بردند و نه شمشیر و جنگ! اسلام را همین رفت و آمدها بُرد. خود ملت ما هم، در طول زمان، خیلی چیزها از ملت‌های دیگر آموخته است، و این، یک روند ضروری برای ترو تازه ماندن معارف و حیات فرهنگی در سرتاسر عالم است. این، تبادل فرهنگی است و خوب است.

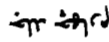
۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱/۹/۱۹.

تهاجم فرهنگی این است که یک مجموعه - سیاسی یا اقتصادی - برای مقاصد سیاسی خود و برای اسیر کردن یک ملت، به بنیان‌های فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. چنین مجموعه‌ای هم چیزهای تازه‌ای را وارد آن کشور و آن ملت می‌کند؛ اما به قصد جایگزین کردن آن‌ها با فرهنگ و باورهای ملی. این، اسمش تهاجم است.

در تبادل فرهنگی، هدف، بارور کردن فرهنگ ملی و کامل کردن آن است. اما در تهاجم فرهنگی، هدف، ریشه کن کردن فرهنگ ملی و از بین بردن آن است. در تبادل فرهنگی، آن ملتی که از ملت‌های دیگر چیزی می‌گیرد، می‌گردد چیزهای مطبوع و دلنشین و خوب و مورد علاقه را می‌گیرد. فرض بفرمایید، دانش را از آن‌ها تعلیم می‌گیرد. فرض کنید، ملت ایران به اروپا می‌رود و می‌بیند آن‌ها مردمی اهل سختکوشی و خطر کردن‌دند. اگر این را از آن‌ها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به اقصای شرق آسیا می‌رود و می‌بیند که آن‌ها مردمی هستند دارای وجدان کار، علاقه‌مند به کار، مشتاق کار. اگر این را از آن‌ها یاد بگیرد، خیلی خوب است. به فلان کشور می‌رود و می‌بیند مردم آن کشور، وقت شناس، دارای نظم و انضباط، دارای محبت، دارای حیث ادب و حس احترامند. اگر یاد بگیرد، این‌ها چیزهای خوبی‌ست.

در تبادل فرهنگی، قضیه چنین است. ملت فراگیرنده، می‌گردد نقاط درست و چیزهایی را که فرهنگ او را کامل می‌کند، از دیگران تعلیم می‌گیرد. درست مثل انسانی که ضعیف است و دنبال غذای مناسبی می‌گردد. دوا و غذای مناسب را مصرف می‌کند، تا سالم شود و نقصش از بین برود. در تهاجم فرهنگی، چیزهایی که به ملت مورد تهاجم می‌دهند، چیزهای خوب نیست، بلکه چیزهای بد است.

فرض بفرمایید اروپایی‌ها، وقتی تهاجم فرهنگی را در کشور ما شروع کردند، نیامدند روحیه وقت شناسی‌شان را، روحیه شجاعت و خطر کردن در مسائل را، یا تجسس و کنجکاوی علمی را، در ملت ما منتشر کنند و با تبلیغات و



تحقیقات، سعی کنند ملت ایران، ملتی دارای وجدان کاری یا وجدان علمی شود. این کارها را که نمی‌کنند! مسئله لایبالی‌گری جنسی را وارد کشور ما می‌کردند.

ملت ما، در طول هزاران سال، ملتی بود دارای مبالغه‌های جنسی؛ یعنی رعایت‌های مربوط به زن و مرد و این در تمام دوران اسلامی بوده است. نه این که کسی خطا و تخلف نمی‌کرده؛ خطا همیشه هست. در همه دوران‌ها و در همه زمینه‌ها، افراد بشر خطا می‌کنند. خطا هست؛ اما خطا غیر از این است که چیزی بشود عرف جامعه!

ملت ما، ملتی بود که از هرزگی و عیاشی‌های فراگیر و مجالس عیش و طرب و این چیزها، بری بود. این کارها مخصوص اشراف و پادشاهان و شاهزاده‌ها و ملک‌زاده‌خانم‌ها و امثال این‌ها بود، که عیاشی کنند و شب تا صبح بیدار بمانند. اروپایی‌ها، میخانه‌هایشان در طول مدّت شب و روز و دوران سال و همه تاریخ همیشه روبه‌راه بود. این، تاریخ اروپاست. هرکس می‌خواهد، برود بخواند و ببیند. این را خوانستند وارد کشور ما بکنند و تا آن‌جا که توانستند، کردند.

در تهاجم فرهنگی، دشمن می‌گردد آن نقطه‌ای از فرهنگ خود را به این ملت می‌دهد و وارد این ملت می‌کند که خودش می‌خواهد. معلوم است که دشمن چه می‌خواهد! اگر در تبادل فرهنگی، ملتی که از فرهنگ بیگانه چیزی می‌گیرد، تشبیه به آدمی شود که در کوچه و بازار، غذا و دوا می‌نماید می‌خرد که مصرف کند؛ در تهاجم فرهنگی، ملتی را که تحت تهاجم قرار گرفته است، باید به بیماری که افتاده و خودش کاری نمی‌تواند بکند، تشبیه کنیم. آن وقت دشمن، آمبولی به او تزریق می‌کند و معلوم است آمبولی که دشمن تزریق کند، چیست! این، فرق دارد با آن دارو و درمانی که خود شما بروید و آن را با میل انتخاب و وارد بدن‌تان کنید. این، تهاجم فرهنگی به انتخاب دشمن پس، تبادل فرهنگی به انتخاب ماست؛ اما تهاجم فرهنگی به انتخاب دشمن

است. تبادل فرهنگی انجام می‌دهیم تا کامل شویم؛ یعنی فرهنگ خودی را کامل کنیم. اما تهاجم فرهنگی انجام می‌گیرد تا فرهنگ خودی را ریشه کن کند. تبادل فرهنگی از چیزهای خوب است؛ تهاجم فرهنگی از چیزهای بد است. تبادل فرهنگی در هنگام قوّت و روزگار توانایی یک ملت انجام می‌گیرد؛ ولی تهاجم فرهنگی در دوران ضعف یک ملت است. لذا دیدید که استعمارگران، در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، هر جا خواستند وارد شوند، قبل از آن‌که سیاستمداران و سربازان و قزاق‌هایشان وارد شوند، مسیونرهای مسیحی و هیأت‌های تبشیری مسیحی شان وارد شدند! سرخپوستان و سیاهپوستان را اول مسیحی کردند، بعد طناب استعمار به گردنشان انداختند. بعد هم از خانه و کاشانه‌شان، آواره‌شان کردند و پدرشان را در آوردند!

در همین ایران ما، به اواخر دوران قاجار نگاه کنید! ببینید چقدر کشیش از اروپا راه افتادند و به قصد مسیحی کردن مردم به این‌جا آمدند! البته آن‌ها، مثل دزدان‌های که به کاهدان می‌زنند، تفهیم‌دین برای ترویج مسیحیت باید به کجا بروند. آن‌ها موفق نشدند؛ اما قصدشان این بود. نمی‌شود گفت که سرمایه‌داران و کمپانی‌ها و غارتگران بین‌المللی، معتقد به حضرت مسیحند! آن‌ها چه می‌شناسند مسیح کیست؟! در محیط‌هایی که یک فرهنگ ملی مدافع -مدافع حیثیت خود- وجود دارد، کار اول این است که آن فرهنگ را از آن‌ها بگیرند. مثل این که اگر یک عده سرباز بخواهند به یک قلعه مستحکم حمله کنند، کار اول این است که پای این قلعه آب می‌اندازند؛ شاید دیوارهایش بریزد. دیوارهای این قلعه راه هر طور بتوانند، سست می‌کنند. این، اولین کار است. یا این که قلعه‌گیان را خواب می‌کنند. به قول سعدی که در آن داستان، در گلستان، می‌گوید: «اولین دشمنی که بر تاخت، خواب بود» خواب، اولین دشمن‌شان بود. چشم‌هایشان گرم شد و خوابشان برد. بعد از آن‌که این دشمن خودی -که خواب باشد- از درون خودشان چشم‌های آن‌ها را بست و دست‌هایشان لمس شد، دشمن آمد دست‌های این‌ها را بست و هر چه خواست، برداشت و بُرد! در





تهاجم فرهنگی، این گونه عمل می کنند.^۱

۹. گرفتار شدن به تفکر و ذائقه ترجمه ای از مصادیق تهاجم فرهنگی

و مصیبتی بزرگ است

تهاجم فرهنگی، مخصوص برخی از پدیده های ظاهری و سطحی نیست؛ مسئله این است که یک مجموعه فرهنگی در دنیا با تکیه به نفت، حق و تو، سلاح میکوبی و شیمیایی، بمب اتمی و قدرت سیاسی می خواهد همه باورها و چارچوب های مورد پسند خودش برای ملت ها و کشورهای دیگر را به آن ها تحمیل کند؛ این است که یک کشور گاهی به تفکر و ذائقه ترجمه ای دچار می شود؛ فکر هم که می کند، ترجمه ای فکر می کند و فرآورده های فکری دیگران را می گیرد؛ البته نه فرآورده های دست اول؛ فرآورده های دست دوم، نسخ شده، دستمالی شده و از میدان خارج شده ای را که آن ها برای یک کشور و یک ملت لازم می دانند و از راه تبلیغاتی به آن ملت تزریق می کنند و به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می گذارند. این برای یک ملت از هر مصیبتی بزرگ تر و سخت تر است.^۲

۱۰. بوتری علمی غربی ها دلیل بر این نیست که ما عادات فرهنگی و رفتار و آداب معاشرت خود را هم از آن ها یاد بگیریم

عده ای فکر می کنند چون غربی ها از لحاظ علمی بر ما برتری دارند، پس ما باید فرهنگ و عقاید و آداب معاشرت و آداب زندگی و روابط اجتماعی و سیاسی مان را از آن ها یاد بگیریم؛ این اشتباه است. اگر استادی در کلاس به شما درس بدهد و خیلی هم استاد خوبی باشد و به او علاقه هم داشته باشید، آیا

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش سراسر کشور، ۱۳۷۱/۰۵/۲۱.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه، صنعتی امیر کبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

حتماً باید رنگ لباس خود را همان رنگی انتخاب کنید که او می پسندد؟ اگر این استاد عادت بدی هم داشت، شما باید این عادت بد را از او یاد بگیرید؟ فرض کنید استاد وسط درس گفتن، دستش را در دماغش می کند؛ شما علم را از او یاد بگیرید، چرا این کار را از او یاد می گیرید؟

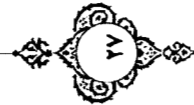
اروپایی ها کارهای غلط و خطا و رفتارهای زشت الی ماشاءالله دارند؛ چرا باید این کارها را از آنها یاد بگیریم؟ آن مرد مجذوب مفتون دانش غربی ها می گفت: ما باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم. چرا؟ ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بمانیم. ما مسلمانیم و باید مسلمان باشیم. آن ها بیشتر از ما علم دارند؛ خوب، ما می رویم علمشان را یاد می گیریم؛ چرا باید عادات و فرهنگ و رفتار و آداب معاشرت آن ها را یاد بگیریم؛ این چه منطق غلطی است؟

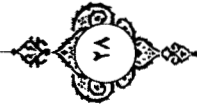
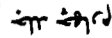
چون آن ها به دلیلی باید چیزی به نام کراوات دور گردنشان ببندند. که البته ما نمی گوئیم شما چرا کراوات می بندید؛ کراوات مال آن ها است. آیا ما هم باید از آن ها تقلید کنیم؟ منطق ما برای این کار چیست؟ چرا ما لباس و رفتار و آداب معاشرت و حرف زدن و حتی لهجه آن ها را تقلید کنیم؟ من گاهی می بینم در تلویزیون گزارشگر ما از فلاں نقطه دنیا دارد به زبان فارسی گزارش می دهد و مطلب مربوط به ایران است؛ اما زبان فارسی را طوری حرف می زند مثل این که یک انگلیسی دارد به زبان فارسی حرف می زند! این، ضعف نفس و احساس حقارت است.^۱

۱۱. وقتی علم بومی نشود و کشور گرفتار عقب ماندگی علمی گردد، پیروی از فرهنگ بیگانه و تبعیت اجباری از سیاست های آن ها نیز حتمی است

وقتی در جامعه ای علم محترم شمرده می شود که استعداد و سرچشمه

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان، اساتید، مصلان و دانشجویان دانشگاه های استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۷.





درونی عناصر انسانی کشور جوشان شود و علم بومی گردد. سرمایه گذاری برای علم، باید با این هدف باشد؛ و الا این که دیگران فرآورده های علمی داشته باشند و فرمول ها و کلماتی را به مایموزند و مابدون این که هیچ عمقی از آن به دست بیآوریم، آن کلمات را یاد بگیریم، به پیشرفت هیچ کشوری کمک نمی کند؛ نه ما و نه هیچ کشور دیگری.

در گذشته سرچشمه علم در این کشور خشک شده بود. از طرق مختلف این کار صورت می گرفت؛ یکی این بود که در مقابل هیمنه پیشرفت دانش غربی، این تصور در کشور ما غلیظ شد و مورد تأکید قرار گرفت که ایرانی قادر نیست، ایرانی نمی تواند، ایرانی استعداد لازم را برای پیشرفت علمی و صنعتی ندارد. امروز این حرف به گوش شما پیگانه و ناآشناست؛ اما بدانید که در یک دوره طولانی، این فکر در کشور تولید و ترویج شد؛ گفتند

ایرانی به درد ادبیات می خورد - ادبیات بزم و گل و بلبل و این طور چیزها - آن هم ادبیات به معنای شعر؛ و الا تحقیقات ادبی را هم باز باید اروپایی ها و مستشرقین اروپایی می آمدند می کردند. ایرانی به درد کارهای جدی و اساسی نمی خورد.

نتیجه فقر علمی، فقر صنعتی شد. نتیجه فقر صنعتی، خرج کردن همه سرمایه ها برای رسیدن به سطح زندگی معمولی متعارف دنیایی شد؛ یعنی وارد کردن، صنعت مونتاژ، دائم دنبال دیگران دویدن، نفت و همه سرمایه های داخلی را تقدیم کردن.

نتیجه دیگرش این بود که خیلی از استعداد های طبیعی - غیر از استعداد های انسانی - در کشور ما متوقف ماند. وقتی مردمی دانشمند نبودند، اهل صنعت نبودند و فناوری و علم نداشتند، از بسیاری از ثروت های موجود طبیعی خودشان هم غافل می ماندند. سال های متناهی می گذشت؛ نفت در این کشور بود، اما کسی نبود که بداند این نفت چیست و به چه درد می خورد؛ دیگرانی که پیشرفت کرده بودند، این ماده را می شناختند و کاربرد آن را می دانستند؛ لذا

آن ها آمدند آن را کشف و استخراج کردند؛ صاحب آن شدند و به سود خودشان تصرف کردند؛ هم در کشور ما و هم در اغلب کشورهای نفت خیز دنیا. همه این ها دنباله عقب ماندگی علمی است.

وقتی علم نباشد، صنعت نیست. وقتی صنعت نباشد، همه موجودی برای به دست جامعه کشف نمی شود. وقتی صنعت نباشد، همه موجودی برای به دست آوردن صنعت روز خرج می شود؛ دنباله روی از پیگانه و گرفتن ناگزیر فرهنگ پیگانه و تبعیت ناگزیر از سیاست های پیگانه هم به دنبالش پدید می آید. همه این ها ناشی از بی علمی است. بنابراین علم باید در کشور ترویج شود. یکی از کارهای مهم انقلاب همین بود؛ علم را در داخل کشور ترویج کرد.^۱

۱۲. خطر اشاعه بنیان های فرهنگی فاسد و بی بند و باری از توپ و تفنگ بیشتر است

بنده بارها گفته بودم که دشمنان ملت ایران بیش از آنچه به توپ و تفنگ و این چیزها احتیاج داشته باشند، به اشاعه بنیان های فرهنگی فاسد ساز نیاز دارند. در خبرها خواندم که یکی از مسئولان یک مرکز مهم سیاسی در امریکا گفته به جای انداختن بمب، دامن های کوتاه برایشان بفرستید؛ راست می گوید؛ اگر برای کشوری شهوات جنسی و آمیزش بی رویه زن و مرد و دختر و پسر را ترویج کردند و جوان را به راه های کشاندند که غریزه او هم به طور طبیعی متمایل به آن است، دیگر احتیاج به استفاده از توپ و تفنگ علیه یک ملت نیست.

فساد، یک ملت را به خودی خود ضایع و باطل می کند و آینده او را تباہ می سازد. امروز خود آمریکایی ها از آینده خودشان دارند می ترسند؛ من این را در بعضی از مقالات روشن بینان می بینم؛ مربوط به الان هم نیست؛ شاید ده پانزده سال است که این پدیده در امریکا پیدا شده. کسانی از صاحب نظرهای این ها نسل امروز امریکا و رشد فساد در آن را می بینند؛ رواج همجنس بازی،

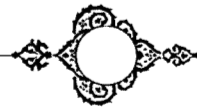
۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در پایان سخنان دانشجویان، ۱۳۸۳/۸/۱۰.



نابودی خانواده، کثرت کودکان خیابان‌خواب و رشد جنایت کودکان و نوجوانان را مشاهده می‌کنند؛ می‌دانند که این وضعیت حتی کشوری با تمدن آمریکایی را، با این همه پیشرفت علمی و فناوری، در آینده‌ای نه چندان دور به زمین خواهد زد؛ لذا دارند هشدار می‌دهند.

از مدت‌ها پیش توصیه آن‌ها این بوده است - و حتی به هالیوود و جاهای دیگر هم فشار می‌آوردند - که در تلویزیون‌ها به جای نمایش فیلم‌های شهوت‌ناک و خشونت‌بار، فیلم‌های خانوادگی را نمایش بدهند، که رمان‌های هم منتشر شده است. حتی اسم نویسنده‌ها را هم ذکر کرده‌اند. البته حرکت و مسیر آن‌ها در جهت فساد به نقطه‌ای رسیده که قابل پیشگیری نیست و نمی‌توانند جلوی این فساد را بگیرند. ممکن است مختصری به تأخیر بیندازند، اما نمی‌توانند جلویش را نمی‌توانند بگیرند. لیکن ما می‌توانیم؛ ما هنوز با آن سراسیمگی‌های خطرناک خیلی فاصله داریم.^۱

۱. بیانیه رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها، ۱۳۸۳/۱۰/۱۷.



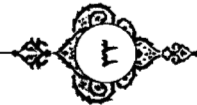
روشنفکری^۱

۱۳. مقدمه

در انتخاب بحثی که امروز برای شما دانشجویان عزیز مطرح می‌کنم، خیلی دچار تردید نشدم. البته سخنان زیادی هست که ذکر می‌شود، و خیلی مناسب است که با شما جوانان عزیز، به خصوص دانشجویان در میان گذاشته شود، و به قول معروف: «یک سینه حرف زند در دهان ماه، لیکن بحثی که به نظرم رسید امروز مطرح کنم، موضوعی است که بارها در ذهن من گذشته و روی آن فکر و مطالعه کرده‌ام و به آن اهمیت می‌دهم.

البته این بحث، احتمالاً بحث قابل گسترشی است. امروز برای اول بار من این مسئله را طرح می‌کنم، و اگر خود من در جلسات یا نوبت‌های دیگری که به این دانشگاه یا دانشگاه‌های دیگر می‌روم، مجال و فرصت بشود، آن را ادامه می‌دهم. دانشجویان، به خصوص دانشجویان رشته تاریخ و رشته‌های علوم اجتماعی، می‌توانند روی این قضیه‌ای که من مطرح می‌کنم، فکر و مطالعه کنند.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۲.





این بحث، بخشی درباره مقوله روشنفکری و روشنفکران در کشور ما است، که به نظر من مقوله مهمی است.

این مسئله، مسئله‌ای است که اگر من بخوام روی آن اسم بگذارم، مثلاً خوام گفت: ارتجاع روشنفکران، یا ارتجاع به روشنفکری. می‌دانید که مقوله روشنفکری، اساساً ضد ارتجاع است. روشنفکری مقوله‌ای است که رو به جلو دارد و به آینده نگاه می‌کند؛ یعنی همان مفهومی که در فارسی آن را از «انتاکتوئل» فرانسه ترجمه کرده‌اند.

البته کسانی که اهل فن این کار و اهل زبانند، می‌گویند این ترجمه، ترجمه درست و دقیقی نیست. حالا هرچه هست، معلوم است که مقصود چیست. من بعداً مقداری هم در این خصوص توضیح می‌دهم.

این هویت پیشرو و آینده‌نگر، رو به مستقبل دارد و نمی‌تواند با رجعت و عقبگرد خود بکند؛ اما من پدیده‌ای را مشاهده کردم و مشاهده می‌کنم، که جز اسم گفته شده برای آن، عنوانی پیدا نمی‌کنم: ارتجاع روشنفکری، رجعت روشنفکری.

۱۲. تولد روشنفکری در ایران

من بارها گفته‌ام که روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد. مقوله روشنفکری، با خصوصیتی که در عالم تحقق و واقعیت دارد که در آن، فکر علمی، نگاه به آینده، فزائنگی، هوشمندی، احساس درد در مسائل اجتماعی؛ به خصوص آنچه که مربوط به فرهنگ است در کشور ما بیمار و ناسالم و معیوب متولد شد. چرا؟ چون کسانی که روشنفکران اول تاریخ ما هستند، آدم‌های ناسالم‌مینه. حالا من چند نفر از این شخصیت‌ها و پیشروان روشنفکری در ایران را اسم می‌آورم: میرزا ملکم خان ارمنی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج سیاح محلاتی.

این کسانی که اولین نشانه‌ها و پیام‌های روشنفکری قرن نوزدهمی اروپا را وارد ایران کردند، به شدت نامطمئن بودند. مثلاً میرزا ملکم خان که داعیه

روشنفکری داشت و می‌خواست علیه دستگاه استبداد ناصرالدین‌شاهی روشنگری بکند، خود او دلال معامله بسیار استعماری و زبان‌بار رویتور بود!

می‌دانید که در بیست سال آخر زندگی ناصرالدین شاه، انحصارات خارجی پدر این مملکت را در آورد. انگلیسی‌ها می‌آمدند انحصاری می‌گرفتند انحصار گمرکات، انحصار دخانیات، انحصار راه‌آهن و... باز روس‌ها از آن طرف می‌آمدند و می‌گفتند شما به رقیب ما امتیاز این معامله انحصاری و این به اصطلاح تجارت را دادید، باید به ما هم بدهید؛ به او هم چیزی می‌دادند!

بعدها اسم این را «موازنه مثبت» گذاشتند؛ موازنه بین روس و انگلیس در سیاست خارجی و ارتباطات اقتصادی؛ منتها بر مبنای مسابقه! یک چیزی به این قدرت بدهند، دیگری فردا بگوید چرا به من ندادید؛ این‌ها هم بگویند بگیر این هم مال تو! باز او بگوید مال من کم شد، بگویند این هم مال تو! ایران را داشتند به نفع خاندان سلطنت یعنی همان ناصرالدین شاه و درباری‌ها و هر کسی که بتواند از این سفره یغما لقمه‌ای ببرد غارت می‌کردند.

این آقای روشنفکری که به عنوان معروف‌ترین پیام‌آور روشنفکری و روشنگری در ایران مطرح بود - یعنی همین میرزا ملکم خان - خودش دلال قضیه رویتور بود! در همین انحصار معروف تنباکو که میرزای شیرازی، مرجع تقلید وقت آن را تحریم کرد و جلوی این معامله زبان‌بار را گرفت میرزا ملکم خان خودش دلال آن بود!

واقعاً یکی از دلالتی‌های عمده میرزا ملکم ارمنی، همین قضیه رژی بود، که دربار هم آن را قبول کرد. این آدم می‌خواهد در ایران پیام‌آور روشنفکری باشد؛ یعنی مردم را به آینده، به تجدید و نوگرایی دعوت کند؛ ببینید مردم چه از آب درمی‌آیند!

من نمی‌دانم شما چه قدر از تاریخ معاصر اطلاع دارید و چه قدر آن را خوانده‌اید. چه قدر خوب است که شما در تابستان که قدری فراغت پیدا می‌کنید، واقعاً برنامه‌ریزی کنید و قدری از تاریخ معاصر، از جمله همین قضیه





تباکو را مطالعه کنید. کتاب‌هایی هم دربارهٔ این موضوع نوشته شده، که مناسب است آن‌ها را بخوانید. البته مطالعهٔ کتاب‌های امین را می‌گویم. بعضی‌ها هستند که چون پای روحانیت و دین در میان است، از عنادی که با دین دارند، حاضر نیستند به افتخار به این بزرگی اعتراف کنند و آن را مطرح نمایند.

از یک بُعد دیگر، میرزا فتحعلی آخوندزاده شبیه میرزا ملکم خان است. این آخوندزاده، از خامنه‌ای‌هاست. من از خامنه‌ای‌های قدیمی و بعضی از خویشتن‌اندان خودمان چیزهای زیادی نسبت به او شنیدم و می‌دانم. ایشان قبل از انقلاب اکثراً به قفقاز رفت و در روسیه سر سفره‌تزارها نشست و با کمک تزارها و زیر سایه آن‌ها، به خیال خودش بنا کرد علیه دستگاه استبداد ایران مبارزه کرد! این مبارزه، مبارزه نامطمئن بود؛ این قابل قبول نبود. اولین چیزی را هم که این‌ها هدف قرار می‌دادند، به جای این که بیشتر به استبداد و جهات سیاسی بپردازند، به دین و اعتقادات مردم و سنت‌های اصیل بومی می‌پرداختند، که آن را بعداً خواهم گفت.

حاج سیاح هم یک نمونه سوم است. او شرح حال زندگی خودش را در سفر اروپایی نوشته است. کسی که این کتاب را بخواند، شک نمی‌کند که در این کتاب، به صورت سفارش شده‌ای سعی شده، با هر جایی که پای یک روحانی آزاده‌ی بزرگ در میان است، برخورد شود؛ عملاً نام او کتمان شود و ماجرای او مطرح نگردد. روشنفکری در ایران، این‌گونه متولد شد.

١٥. دورہ قاجاریہ

طبقات بعدی روشنفکری هم در ایران، طبقات مطمئن نبودند؛ بیشتر شاهزاده‌ها و اشراف و اعیان‌زاده‌ها بودند. شما شرح حال سه جلدی عبدالله مستوفی را نگاه کنید، که خودش آن را نوشته است. خود او هم از همان روشنفکران است؛ ضمناً از اعیان زاده‌ها و خان‌زاده‌های دستگاه قاجار است. البته او شخصیت متعادل است؛ شخصیت منفی به نظر نمی‌رسد. اگر شما به آن



کتاب نگاه کنید، خواهید دید که آن افرادی که اولین پرچم‌ها و پیام‌های روشنفکری، با آن‌ها دیده و شنیده و شناخته می‌شد، چه کسانی بودند. دوره قاجار به این ترتیب گذشت؛ یعنی یک روشنفکر وطنی مهنی بی‌غرض دلسوز علاقه‌مند، در بین مجموعه روشنفکران ایران کمتر دیده شد.

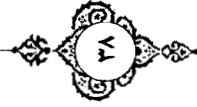
۱۶. دورۂ رضا خان

بعد دورهٔ رضاخان آمد. در این دوره، روشنفکران درجهٔ یک کشور، از استاد، از نویسندگان، از متفکرانی که جزو زبندگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند؛ رضاخانی که از فرهنگ و معرفت بویی نبرده بود و دفاع این‌ها از رضاخان، هیچ وجهی نداشت؛ نه باسواد بود، نه فرهنگی بود، نه ملی بود؛ همه می‌دانستند که سیاست‌های انگلیسی‌هاست که اجرا می‌شود. خود روشنفکران می‌دیدند که انگلیسی‌ها رضاخان را آوردند، برکشیدند، به قدرت رساندند، سلطنت او را تقویت کردند، مقدماتش را فراهم کردند، موانعش را نابود کردند و جاده را برای او صاف نمودند. در آن موقع، روشنفکران، ایدئولوگ‌های حکومت کودتایی رضاخانی شدند! هرکاری که او خواست بکند، این‌ها ایدئولوژی و زیربنای فکریش را فراهم می‌کردند و برایش مجوز درست می‌نمودند.

حرف بزنیم.

آن‌ها را می‌شناسم از شاعرشان، نویسنده‌شان، هنرمندشان مطرح کنیم و باشما
روشنفکری ایران، یا از نزدیک آشنا بوده‌ام، یا با آثارشان آشنا بوده‌ام و درست
روشنفکری زمان خودم گذرانده‌ام و با خیلی از این چهره‌های معروف
روحانی و یک طلبه، و به عنوان کسی که تقریباً همه جوانیم را در فضای
من دوست دارم این بحث را، نه به عنوان یک مسئول، بلکه به عنوان یک

دلم می‌خواهد شما جوانان این دوره، قدری فضای فرهنگ کشورتان را بشناسید؛ چون شماها جزو قشرهای روشنفکر هستید. ببینید کجا قرار دارید، چه



بوده و چه شده، و می خواهند چه بشود؛ مایلم شما این نکته را توجه کنید.

۱۷. از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲

در دوره بعد از رفتن رضاخان و بعد از شهریور ۲۰ که حکومت عجیب و غریبی در آن وقت تشکیل شده بود بخشی از روشنفکران در آن موقع به حزب توده پیوستند؛ که اتفاقاً بعضی از صادق ترین روشنفکران از این ها بودند که به حزب توده پیوستند؛ اگرچه به شوروی وابسته بودند. آن وقت، خودشان هم اعتراف داشتند؛ همه شان هم قبول داشتند که به شوروی وابسته بودند؛ و شوروی ها در ایجاد و پشتیبانی این ها نقش داشتند، و این ها مثل ستون پنجم شوروی ها در ایران عمل می کردند.

شما به خاطرات همین کیانوری و دیگر رؤسای توده ای ها که در جمهوری اسلامی گیر افتادند، نگاه کنید. خاطرات این ها چاپ شده است؛ از پنجاه سال قبل، شصت سال قبل صحبت می کنند. با آن که این ها شاید همه حقایق را هم نمی خواستند بگویند، اما کاملاً از گوشه و کنار حرف هایشان مشخص می شود که آن روز حقیقت حزب توده چه بود. در عین حال، باز صادق ترین و مخلص ترین روشنفکران در همین مجموعه شده بودند؛ یکی از آن ها خود جلال آل احمد بود، که من در این بحث، از حرف های او برای شما نقل خواهم کرد. مرحوم جلال آل احمد، جزو حزب توده بود. خلیل ملکی و دیگران، اول در حزب توده بودند.

من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می کرد. سال ۴۷ ایشان به مشهد آمده بود. در جلسه ای که با آن مرحوم بودیم، از این حرف ها خیلی گذشت. احتمال می دهم خود شنیده باشم، احتمال هم می دهم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می کرد. می گفت: ما در اتاق های حزب توده، مرتب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم منظور ش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم به جایی رسیدیم، دیدیم که از پشت دیوار صدا می آید؛

گفتم آن جا کجاست، گفتند این جا مسکوست؛ گفتم ما نیستیم؛ برگشتیم.

یعنی به مجرد این که در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند که ما دیگر نیستیم؛ بیرون آمدند، و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم را درست کردند؛ مخلص ها آن جا بودند. این دوره، تا حدود دوران دکتر مصدق و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت.

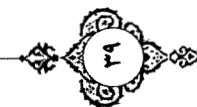
۱۸. دوران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه ۲۰ مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه ۳۰ به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند!

آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» از همین روشنفکری دهه ۳۰ حرف می زند. آل احمد این کتاب را در سال ۴۳ شروع کرده، که تا سال ۴۷ ادامه داشت. سال ۴۷ که آل احمد به مشهد آمد، ما ایشان را دیدیم. به مناسبتی صحبت از این کتاب شد، گفت مدتی است به کاری مشغولم؛ بعد فهمیدیم که از سال ۴۳ مشغول این کتاب بوده است.

او از ما در زمینه های خاصی مطالبی می خواست، که فکر می کرد ما از آن ها اطلاع داریم. آن جا بود که ما فهمیدیم او این کتاب را دارد می نویسد. این کتاب بعد از فروش منتشر شد. آن کتاب، کتابی نبود که در رژیم گذشته اجازه پخش داشته باشد؛ کتاب صددرد صدی محسوب می شد و امکان نداشت پخش بشود.

البته در این جا آل احمد مواضع خیلی خوبی را اتخاذ می کند؛ اما در عین حال شما می بینید که همین آل احمد معتقد به مذهب و معتقد به سنت های ایرانی و بومی و شدیداً پایند به این سنت ها، و معتقد به زبان و ادب فارسی، و پیگانه از غرب و دشمن غربزدگی، باز درباره مسائل روشنفکری، در همان فضای





روشنفکری غربی فکر کرده، تأمل کرده، حرف زده و قضاوت نموده است. این که می‌گویم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد، معنایش همین است. تا هر جا هم ادامه پیدا کرده، بیماری ادامه پیدا کرده است.

۱۹. ویژگی‌های روشنفکری از زبان آل احمد

حالا این بیماری چه بود؛ یعنی کجا بروز می‌کرد؟ این را از زبان آل احمد برای شما ذکر می‌کنم. آل احمد در مشخصات روشن فکر می‌گوید: یک مشخصات، مشخصات عوامانه روشن فکر است. او می‌گوید معنای «عوامانه» این نیست که عوام، روشن فکر را این گونه تصور می‌کنند؛ بلکه خود روشن فکر هم گاهی همین طور فکر می‌کند.

این خصوصیات سه تا است: اول، مخالفت با مذهب و دین یعنی روشن فکر لزوماً بایستی با دین مخالف باشد! دوم، علاقه‌مندی به سنن غربی و اروپا رفتگی و این طور چیزها؛ سوم هم درس خواندگی. این دیگر برداشت‌های عامیانه از روشنفکری است؛ ممیزات روشن فکر این است. یعنی اگر کسی متدین شد، چنانچه علامه دهر باشد، اول هنر مند باشد، بزرگ‌ترین فیلسوف باشد؛ روشن فکر نیست!

بعد می‌گوید این سه خصوصیتی که برداشت عامیانه و خصوصیات عامیانه روشنفکری است، در حقیقت ساده‌شده و دو خصوصیت دیگری است که با زبان عالمانه یا زبان روشنفکری می‌شود را بیان کرد. یکی از آن دو خصوصیت، عبارت است از بی‌اعتنایی به سنت‌های بومی و فرهنگ خودی که این دیگر بحث عوامانه نیست؛ این حتمی است. دیگری، اعتقاد به جهان بینی علمی، رابطه علمی، دانش و قضا و قدری نبودن این‌ها؛ مثال‌هایی هم می‌زند.

این در حالی است که در معنای روشنفکری ساخته و پرداخته فرنگ که این‌ها آن را از فرنگ آوردند و هیچ وجه این مفهوم و این خط و جهت و این معنا نیست! یعنی چرا باید یک روشن فکر حتماً به سنت‌های بومی

بی‌اعتنا باشد؛ علت چیست؟ روشنفکری، عبارت است از آن حرکتی، شغلی، کار و وضعی که با فعالیت فکر سر و کار دارد.

روشن فکر، کسی است که بیشتر با مغز خودش کار می‌کند، تا با بازویش؛ با اعصاب خودش کار می‌کند، تا با عضلاتش؛ این روشن فکر است. لذا در طبقات روشنفکری که سپس در فصل‌های بعدی کتابش ذکر می‌کند، از شاعر و نویسنده و متفکر و امثال این‌ها شروع می‌کند، تا به استاد دانشگاه و دانشجو و دبیر و معلم و روزنامه‌نگار - که آخرین آن‌ها روزنامه‌نگار و خبرنگار است - می‌رسد.

چرا باید کسی که با تفکر خودش کار می‌کند، لزوماً به سنت‌های زادگاه و کشور و میهن و تاریخ خودش بیگانه باشد، حتی با آن‌ها دشمن باشد، یا بایستی با مذهب مخالف باشد؟ پاسخ این سؤال در خلال حرف‌های خود این مرحوم، یا بعضی حرف‌های دیگری که در این زمینه‌ها زده شده، به دست می‌آید. علت این است که آن روزی که مقوله روشنفکری مقوله «انتلکچوئل» اول بار در فرانسه به وجود آمد، اوقاتی بود که ملت فرانسه و اروپا از قرون وسطی خارج شده بودند؛ مذهب کلیسایی سیاه خشن خرافی مسیحیت را پشت سر انداخته و طرد کرده بودند. دانشمندان را می‌کشید، مکششف و مخترع را محاکمه می‌کرد، تبعید می‌کرد، نابود می‌کرد، کتاب علمی را از بین می‌برد.

این بدیهی است که یک عده انسان‌های فرزانه پیدا شوند و آن مذهبی که این خصوصیت را داشت و از خرافات و حرف‌هایی که هیچ انسان خردپسندی آن را قبول نمی‌کرد، پُر بود، به کناری بیندازند و به کارهای جدید رو بیاورند و دائرةالمعارف جدید فرانسه را بنویسند و کارهای بزرگ علمی را شروع کنند.

بدیهی است که این‌ها طبیعت کارشان پشت کردن به آن مذهب بود. آن وقت روشن فکر مقلد ایرانی در دوره قاجار، که اول بار مقوله «انتلکچوئل» را وارد کشور کرد و اسم منورالفکر به آن داد و بعد به «روشن فکر» به همان خصوصیت ضد مذهبش تبدیل شد، آن را در مقابل اسلام آورد؛ اسلامی که منطقی‌ترین





تفکرات، روشن‌ترین معارف، محکم‌ترین استدلال‌ها و شفاف‌ترین اخلاقیات را داشت؛ اسلامی که همان وقت در ایران همان کاری را می‌کرد، که روشنفکران غربی می‌خواستند در غرب انجام بدهند؛ یعنی در برهه‌ای از دوران استعمار، روشنفکران غربی، با مردم مناطق استعماری در غرب همصدا شدند. مثلاً اگر کشور اسپانیا، کوبا را استعمار کرده بود و ثروت آن‌جا شکر کوبا را در اختیار گرفته بود، «ژان پل سارتر» فرانسوی از مردم کوبا و از «فیدل کاسترو» و از «چه گوارا»، علیه دولت استعماری فرانسه دفاع می‌کرد و کتاب می‌نوشت: «جنگ شکر در کوبا».

به عبارت دیگر، روشنفکر غربی در برهه‌ای از زمان، با دولت و با نظام حاکم بر خودش، به نفع ملت‌های ضعیف مبارزه می‌کرد. این کار در ایران به وسیله چه کسی انجام می‌گرفت؟ به وسیله میرزای شیرازی؛ به وسیله میرزای آشتیانی در تهران؛ به وسیله سید عبدالحسین لاری در فارس. این‌ها با نفوذ استعمار مبارزه می‌کردند؛ اما چه کسی به انفعاد قراردهای استعماری و دخالت استعمار کمک می‌کرد؟ میرزا ملکم خان و امثال او، و بسیاری از رجال قاجار که جزو روشنفکران بودند. یعنی درست مواضع جایه‌جا شده بود؛ اما در عین حال مبارزه با دین خرافی مسیحیت در روشنفکری ایران، جای خودش را به مبارزه با اسلام داد! بنابراین، یکی از خصوصیات روشنفکر این شد که با اسلام، دشمن و مخالف باشد.

البته هنوز هم که هنوز است، دنباله‌های همان خیل روشنفکران دوره پهلوی، از کتاب نویستان گرفته، تا شاعرشان، تا محققشان، تا مصححشان، تا بیوگراف نویستان، گاهی با صراحت همان خط را دنبال می‌کنند و از مثل «میرزا فتحعلی آخوندزاده» ای، آن چنان تجلیل می‌کنند، مثل این که از پیامبری دارند تجلیل می‌کنند! برای این که میرزا فتحعلی به برکت ضدیتش با دین و مبارزه‌اش با اسلام، هم رفت سر سفره تزارها نشست و نان آن‌ها را خورد و کمک آن‌ها را قبول کرد، و هم بعداً وقتی که بلشویک‌ها و کمونیست‌ها به خامنه

ما آمدند، به نام میرزا فتحعلی آخوندزاده کنسرت راه انداختند! من خودم چون در آن دوران، کودکی را نگذراندم، آن‌هایی که کودکی‌شان را در آن‌جا گذرانده بودند و پادشان بود، سال‌ها پیش این ماجرا را برای من نقل می‌کردند. می‌گفتند وقتی در زمان «پیشه‌وری» سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تیریز و بخشی از آذربایجان در اختیار نیروهای پیشکده شوروی قرار گرفت و اشغال شد و حکومت به اصطلاح محلی تشکیل شد و بعد هم تار و مار گردیدند، در آن وقت بلشویک‌ها به تبریز آمدند و به خامنه رفتند و کنسرتی به نام میرزا فتحعلی آخوندزاده راه انداختند!

یعنی یک نفر، هم در حکومت تزاری طرفدار دارد، هم در حکومت بلشویک‌ها که حکومت تزاری را برانداخته است! شخصیت مضطرب را می‌بینید؟! نقطه مشترک حکومت تزاری و حکومت کمونیستی چیست؟ ضدیت با مذهب، ضدیت با اسلام؛ و ایشان منادی ضدیت با اسلام بوده است. البته به نظر ما، در روشنفکری به معنای حقیقی کلمه، نه ضدیت با مذهب هست، و نه ضدیت با تعبد؛ یک انسان می‌تواند هم روشنفکر باشد؛ به همان معنایی که همه روشنفکر را تعریف کرده‌اند. کسی که به آینده نگاه می‌کند، کار فکری می‌کند، رو به پیشرفت دارد - و هم می‌تواند مذهبی باشد، می‌تواند معتبد باشد، می‌تواند مرحوم دکتر بهشتی باشد، می‌تواند شهید مطهری باشد، می‌تواند بسیاری از شخصیت‌های روشنفکر مذهبی کاملاً مؤمن ما باشد، که ما دیده‌ایم؛ هیچ لزومی ندارد که مخالف مذهب باشد.

جالب این‌جاست که وقتی قید عدم تعبد را جزو قیود حتمی و اصلی روشنفکری ذکر می‌کنند، نتیجه این می‌شود که علامه طباطبائی، بزرگ‌ترین فیلسوف زمان ما، که از فرانسه فلاسفه و شخصیت‌های برجسته‌ای مثل «هاتری کربن» به این‌جا می‌آیند و چند سال می‌مانند تا از او استفاده کنند، روشنفکر نیست؛ اما مثلاً فلان جوجه شاعری که به مبانی مذهب و مبانی سنت و مبانی ایرانیکری اعتقادی ندارد، و چند صباحی هم در اروپا یا امریکا گذرانده، روشنفکر است؛ و



هرچه در اروپا بیشتر مانده باشد، روشنفکر تر است! ببینید چه تعریف غلط و چه جریان زشت و نامناسبی به نام روشنفکر در ایران ایجاد شده بود.

در جریان مسائل عظیم کشور، روشنفکران با همین خصوصیات حضور داشتند؛ اما در حاشیه. در قضیه ۲۸ مرداد، هیچ مبارزه حقیقی از جانب روشنفکران صورت نگرفت. البته ۲۸ مرداد نسبت به زمان ما، خیلی قدیمی و دور از دسترس است؛ لیکن شدت عمل رژیم پهلوی در قضیه ۲۸ مرداد، با روشنفکرانی که احیاناً به دکتر مصدق یا نهضت ملی علاقه‌ای هم داشتند، کاری کرد که بکل کنار رفتند و هیچ مبارزه حقیقی از طرف مجموعه روشنفکر صورت نگرفت؛ در حالی که وظیفه روشنفکری ایجاب می‌کرد که به نفع مردم و به نفع آینده آن‌ها وارد میدان بشوند، شعر بگویند، بنویسند، حرف بزنند و مردم را روشن کنند؛ اما این کارها انجام نگرفت.

بعد به قضیه پانزده خرداد می‌رسیم، که بزرگ‌ترین حادثه‌ای بود که در قرن حاضر در کشور ما، میان مردم و رژیم حاکم اتفاق افتاده بود. در پانزده خرداد، سخنرانی امام (رضوان‌الله علیه) در قم و در روز عاشورا، آن‌چنان ولولهای ایجاد کرد که یک شورش عظیم مردمی، بدون هیچ گونه رهبری مشخصی در تهران، فردا و پس‌فرا آن روز به راه افتاد. اسنادی هم چاپ شده، که نشان‌دهنده مذاکرات هیأت دولت برای مقابله با این حادثه در همان روزهاست.

شما ببینید، آن سخنرانی و آن حضور مردم، چه زلزله‌ای به وجود آورده بود. حرکت امام، با قوی‌ترین شکلی که ممکن بود انجام بگیرد، انجام گرفت و مردم را به حرکت درآورد. بعد هم سربازان رژیم به خیابان‌ها آمدند و مردم را به گلوله بستند. چند هزار نفر که البته آمار دقیقش را هرگز ما نتوانستیم بفهمیم در این ماجرا کشته شدند و خون‌ها ریخته شد.

آل احمد در همین کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» می‌گوید:

روشنفکران ایرانی ما - به نظم چنین تعبیری دارد - دست خودشان را با خون پانزده خرداد شستند! یعنی لب تر نکردند! همین روشنفکران معروف؛

همین‌هایی که شعر می‌گفتند، قصه می‌نوشتند، مقاله می‌نوشتند، تحلیل سیاسی می‌کردند؛ همین‌هایی که داعیه رهبری مردم را داشتند؛ همین‌هایی که عقیده داشتند در هر قضیه از قضایای اجتماعی، وقتی آن‌ها در یک روزنامه یا یک مقاله اظهار نظری می‌کنند، همه باید قبول کنند، این‌ها سکوت کردند! این قدر این‌ها از متن مردم دور بودند؛ و این دوری همچنان ادامه پیدا کرد.

گاهی نشانه‌های خیلی کوچکی از آن‌ها پیدا می‌شد؛ اما وقتی که دستگاه یک نشر می‌زد، برمی‌گشتند می‌رفتند! یکی از نمونه‌های جالبش، آدم معروفی بود، که چند سالی هست که فوت شده است؛ حالا نمی‌خواهم اسمش را بیاورم؛ کتابش را می‌گویم؛ هر کس فهمید، که فهمید. این شخص، قبل از انقلاب نماینده‌ای نوشته بود به نام: «آباکلا، آبی کلاه». آن وقت‌ها ما این نماینده را خواندیم.

او نقش روشنفکر را در این نماینده مشخص کرده بود. در آن بیان سمبلیک، منظور از «آبی کلاه» انگلیسی‌ها بودند، و منظور از «آباکلاه» امریکایی‌ها بودند. در پرده اول، نماینده نشان‌دهنده دوره نفوذ انگلیس‌ها بود؛ و در پرده دوم، نشان‌دهنده دوره نفوذ امریکایی‌ها؛ و در هر دو دوره، قشرهای مردم به حسب موقعیت خودشان، حرکت و تلاش دارند؛ اما روشنفکر که در آن نماینده، «آقای بالای ایوان» نام دارد بکل برکنار می‌ماند! می‌بیند، احیاناً کلماتی هم می‌گوید، اما مطلقاً خطر نمی‌کند و وارد نمی‌شود.

این نماینده را آن آقا نوشت، و من همان وقت در مشهد بعد از نماز برای دانشجویان و برای جوانان صحبت می‌کردم. این کتاب به دست ما رسید، من گفتم که خود این آقای نویسنده این کتاب هم، همان «آقای بالای ایوان» است؛ در حقیقت خودش را تصویر و توصیف کرده است؛ به کلی برکنار!

بنابراین، بدترین کاری که ممکن بود یک مجموعه روشنفکری در ایران بکند، کارهایی بود که روشنفکران ما در دوره پانزده ساله نهضت اسلامی انجام دادند؛ بکل کنار رفتند! نتیجه هم معلوم شد: مردم مطلقاً از آن‌ها بریدند. البته تا حدودی،



تعداد خیلی معدودی وسط میدان بودند؛ از جمله خود مرحوم آق احمد بود؛ حتی شاگردان و دوستان و علاقه‌مندان وارد این میدان نشدند؛ خیلی دورادور حرکتی کردند.

زندان‌ها از مردم، از روحانیون، از دانشجویان، از طلبه‌ها، از آحاد مردم، از کارگر، از کاسب پُر بود. تمام طول این سال‌های متضادی، بیشترین تعداد زندانی‌ها را، زندانی‌های مربوط به نهضت امام تشکیل می‌دادند؛ چون تلاششان، تلاشی بود که دستگاه، را به ستوه می‌آورد. این چهارم‌های معروفی که همه می‌شناسید، زندان رفتند و ساعت‌های متضادی زیر شکنجه فریاد کشیدند؛ اما آن آقایان نه!

البته بعضی از این‌ها که به خاطر چیز مختصری به زندان می‌افتادند، تقریباً به فوریت به توبه‌نامه می‌رسیدند! الان در میان همین چهارم‌های معروفی که می‌خواهند عامل ارتجاع روشنفکری در زمان ما بشوند که بعد عرض می‌کنم کسانی بودند که در زندان نامه می‌نوشتند و التماس و گریه می‌کردند؛ ما این‌ها را کاملاً از نزدیک می‌شناسیم؛ خودشان هم می‌دانند که ما آن‌ها را می‌شناسیم؛ اما جوئان این‌ها را نمی‌شناسند. آن مجموعه آن روز، تا زمان انقلاب نشان دادند که یک قشر غیر قابل اعتماد برای رهبری فکری مردمند.

البته یکی، دو سال به انقلاب، حرکتی به وجود آمد. این حرکت هم به این شکل بود که موج نهضت، با بار معرفتی و اعتقادی خودش، وارد محافل گوناگون شد. خیلی‌ها بودند که به اسلام اعتقاد نداشتند؛ اما به برکت نهضت، به اسلام اعتقاد پیدا کردند.

خیلی از دختران بودند که به حجاب هیچ اعتقادی نداشتند؛ اما در دوران نهضت، بدون این که کسی به آن‌ها حتی یک کلمه بگوید، خودشان با حجاب شده بودند؛ یعنی نهضت امام، نهضت اسلامی، با گسترش خودش، با اوج خودش، با کربلایی شدن خودش، هرچه بیشتر تلفات می‌داد، هرچه بیشتر شهید می‌داد، هرچه بیشتر فدایی می‌داد، طرفداران بیشتر و پیام گسترده‌تری پیدا می‌کرد.

هرچه پیام انقلاب پیش می‌رفت، پیام نهضت هم که همان پیام دین و پایبندی به اصول اسلامی و معارف اسلامی بود گسترش پیدا می‌کرد، و البته مجموعه‌ای را هم شامل شد. این‌ها اشخاص مشخصی که البته من نمی‌خواهم اسم بیاورم وارد میدان شدند، تا انقلاب شد.

۲۰. دوران بعد از پیروزی انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب، روشنفکری در ایران برینفتاد روشنفکری وجود داشت اما در واقع یک روشنفکری نوین به وجود آمد. در دوره انقلاب، شاعر، نویسنده، منتقد، کارگردان، سینماگر، نمایشنامه‌نویس، نقاش، از دو قشر پدید آمد. یکی از عناصری که انقلاب این‌ها را به وجود آورده بود، و دوم عناصری که از دوره قبل بودند و انقلاب این‌ها را به کلی قلب ماهیت کرده بود. برای اولین بار بعد از گذشت تقریباً صد سال از آغاز تحرک روشنفکری در ایران، روشنفکری بومی شد. آن کسانی که در مقوله‌های روشنفکری فمالتزند و در مرکز دایره روشنفکری قرار دارند یعنی نویسندگان و شاعر تا برسد به قشرهای گوناگون، مثل هنرمندان و نقاشان و... این‌ها برای اولین بار در این کشور مثل یک ایرانی فکر کردند، مثل یک مسلمان حرف زدند، محصول روشنفکری و هنری و ادبی تولید کردند؛ این شد یک دوران جدید.

البته مقاومت‌هایی بود، لیکن حرکت عظیم انقلابی، که همه چیز مقدمه چنین حرکتی است - این را شما بدانید که هر فکری، هر قلم‌زدنی، هر کار کردنی، مقدمه چنین حرکتی است؛ مثل حرکتی که در انقلاب برای کشور پدید آمد - بزرگ‌ترین برکات را برای کشور دارد؛ لذا موج حرکت خودی و اسلامی و بومی روشنفکری، با شعبه‌های گوناگونش در کشور، همه چیز را تحت الشعاع قرار داد؛ از آهنگساز گرفته، تا موسیقیدان، تا هنرمند، تا ادیب، تا شاعر، اسلامی فکر کردند، اسلامی کار کردند؛ لاف‌لاش کردند که این‌گونه باشند. این، چیز بسیار نو و مبارکی بود؛ و این ادامه پیدا کرد.



جنگ، میدانی برای بروز استعدادها در این زمینه شد. می دانید یکی از چیزهایی که هنر و ادبیات را در هر کشوری به شکوفایی می رساند، حوادث سخت، از جمله جنگ است. زیباترین رمان ها، بهترین فیلم ها، شاید بلندترین شعرها، در جنگ ها و به مناسبت جنگ ها سروده شده و گفته شده و تولید شده به وجود آمده است؛ در جنگ ما هم همین طور بود.

ما در جنگ مظلوم بودیم. ما در جنگ ملتی بودیم یکجا مظلوم و مورد ستم. ما که تجاویزی به کسی نکرده بودیم؛ ما هیچ بهانه ای دست کسی نداده بودیم؛ ما حتی یک تیر هم به داخل مرزهای عراق پرتاب نکرده بودیم؛ اما طبیعت انقلاب این بود که به ما حمله نظامی بشود.

یکی از رهبران ملی آفریقا، «احمد سکوتره» رئیس جمهور گینه کوناکری بود. او در دوران ریاست جمهوری من، چند بار به ایران آمد. یکی از دفعاتی که آمد، زمان جنگ بود. گفت از این جنگی که بر شما تحمیل شده، تعجب نکنید. هر انقلابی که علیه دستگاه های استعماری و استکباری و قدرت های متنافذ جهانی باشد، وقتی به وجود یابد، یکی از اولین کارهایی که علیه آن می شود، این است که یکی از همسایگان شان را به جانش می اندازند؛ شما هم مشمول این قانون کلی شده اید؛ تعجب نکنید. او به من گفت: به شما از یک مرز حمله کرده اند؛ اما به من، از پنج جای مرز، پنج کشور حمله کرده اند! چون کشور کوچکی است و اطرافش کشورهای متعددی هست. او هم چون یک فرد انقلابی بود و با یک انقلاب سر کار آمده بود، مورد حمله قرار گرفته بود.

همه مردم در جنگ شرکت داشتند. در حادثه جنگ، نقش رهبری، نقش طراز اول بود. رهبری با خودش، حضور یکپارچه مردم را آورد. این بسیج، تشکیل سپاه، تحرک عظیم ارتش، کارهای فراوانی که انجام گرفت، کمک مردم، همراهی مردم و... هم، آن فضایی را که روشنفکری برای رشد و شکوفایی خودش لازم داشت، در همان جهت درست تشدید کرد.

البته این هایی که می گویم، مسئله اغلب است نه عمومی استناهایی دارد. در

همان دوران جنگ، نویسنده و داستان نویسی، داستانی درباره جنگ نوشت؛ لیکن داستانی که ایران را در این جنگ محکوم می کند! ببینید، وقتی کسی حاضر نیست به هیچ قیمتی از مواضع غلط خودش منصرف بشود، این طوری درمی آید.

ایرانی که اهواز و آبادان و خرمشهرش، بدون اراده و بدون اختیار او، مورد هجوم نظامی دشمن قرار گرفته، و جمهوری اسلامی از رهبری، از دولت، از نیروهای مسلح و از مردم با همه وجود وارد میدان شده است، چه ایرادی باید به این گرفت؟ این رمان، اول تا آخر، ایراد به مردم و مسئولان آن منطقه، و تمسخر و اهانت به آن ها است. از این چیزها، از بعضی از آن قدیمی ها صادر شد؛ لیکن روال عمومی این طوری نبود؛ تا بعد از جنگ و تا بعد ها، روال عمومی در جهت صحیح بود.

در عالم حرکت روشنفکری، این یک پیشرفت و یک ترقی و یک کار منطقی با طبیعت روشنفکری بود؛ چون روشنفکری طبیعتش پیشروی است؛ و در ستم همین بود که از آن اشتباه و از آن بیماری نجات پیدا کند؛ اما در شرایط قبل از انقلاب امکان نداشت؛ شرایط انقلاب این تحول را ممکن و عملی کرد.

۲۱. دوران پس از جنگ تحمیلی

یک کلمه از بحث من باقی مانده؛ و آن یک کلمه، همه آن مطلبی است که اسم این بحث به مناسبت آن است. آن یک کلمه این است: از بعد از جنگ تلاش هایی جدی شروع شده، برای این که روشنفکری ایران را به همان حالت بیماری قبل از انقلاب برگردانند برگشت به عقب، ارتجاع یعنی باز قهر کردن با مذهب، قهر کردن با بنیان های بومی، رو کردن به غرب، دلبستگی و وابستگی بی قید و شرط به غرب، پذیرفتن هر چه که از غرب از اروپا، از امریکا می آید، بزرگ شمردن هر آنچه که متعلق به بیگانه است، و حقیر شمردن هر آنچه که مربوط به خودی است؛ که در باطن خودش، تحقیر ملت ایران و تحقیر



بنیان‌هایش را همراه دارد؛ من این را دارم مشاهده می‌کنم.

این‌ها چه کسانی هستند؟ البته می‌شود حدس زد؛ من این‌جا دیگر خبر یقینی نمی‌توانم بگویم. یک عده کسانی هستند که «لم یؤمنوا بالله طرقة عین» این‌ها هرگز نه به اسلام و نه به ایران، ایمانی نیاورده‌اند. آن چند سالی هم که این جریان‌ات روشنفکری الهی، اسلامی، مذهبی، حقیقی، ایرانی هرچه می‌خواهید اسمش را بگذارید در ایران وجود داشت، این‌ها حاضر نشدند حتی سر بلند کنند! به گوشه‌ای رفتند، یا به خارج از کشور سفر کردند و معبود خودشان، قبله خودشان، معشوق خودشان را آن‌جا یافتند.

این ملت، این سنت‌ها، این تاریخ این فرهنگ، برایشان اهمیتی نداشت؛ طبعاً آینده این ملت هم برایشان اهمیتی ندارد. ممکن است حرف بزنند، ممکن است ادعا بکنند؛ اما گذشته نشان نمی‌دهد که این‌ها صادقند. این‌ها به فکر مردم نیستند؛ به فکر خودشانند.

بعضی‌ها هم کسانی هستند که ممکن است تحت تأثیر این‌ها قرار بگیرند؛ عنوان‌های پُرطمطراق روی ذهن‌ها اثر بگذارد. بعضی هم احتمالاً نمی‌توانم یقیناً بگویم کسانی که اجیر باشند. بالاخره یکی از چیزهایی که راحت در خدمت پول قرار می‌گیرد، ادبیات و قلم و هنر و شعر است؛ تعججی ندارد! ما شعرای بزرگی را داشتیم که برای فلان پادشاه شعر گفتند و او را ستودند؛ در حالی که در خور لعن و نفرین بودند.

ماکسان زیادی را داشتیم که به خاطر پول، به خاطر دنیا، به خاطر شهرت، از بنیان‌های پلید و زشت حمایت کردند؛ در حالی که باید از آن‌ها تبری می‌جستند؛ هیچ بُعدی ندارد. البته عرض کردم که این اطلاع نیست؛ این حدس است. می‌خواهند روال را به عقب برگردانند؛ نباید روشنفکران مسلمان ما این را اجازه بدهند.

این که می‌گویم نباید اجازه بدهند، مقصود این نیست که حالا بلند شوند دعوا کنند؛ نخیر، میدان روشنفکری، میدان مشق و امثال این‌ها نیست. میدان

فرهنگ و روشنفکری، میدان همان فرهنگ است؛ ابزارهایش، ابزارهای فرهنگی است.

جوانانی که اهل مقولات روشنفکریند، باید در میدان فعال بشوند. جوانان! خودتان را بسازید. یک ملت اگر بخواهد راه رشد و کمال و پیشرفت را طی کند، باید از لحاظ ایمان فکری، به جای محکمی متکی باشد. آن ملتی، آن نسلی، آن جوانی که بخواهد به یک مجموعه فرهنگی مذهب، بی‌ایمان، بی‌اعتقاد به بنیان‌های اخلاقی و دینی و معنوی دل بسپارد و با حرف آن‌ها پیش برود، زیر پایش سست خواهد شد؛ نسل جوان، همانی خواهد شد که در دوران رژیم پهلوی بود؛ یاس آور، بی‌فایده، مایل به فساد، آماده برای کجروی. آن وقت برای آن‌که کسی آن‌ها را باز از آن راه، به راه راست حرکت بدهد، نمونه زیادی لازم است؛ حرکتی مثل انقلاب اسلامی لازم است، که به آسانی در قرنی بلکه قرن‌هایی در این کشور پیش نمی‌آید.

با همه قوا باید موجودی فعلی را حفظ کرد. نباید اجازه بدهند که یک عده افرادی که سال‌های متمادی در این کشور با ابزارهای روشنفکری و با ابزارهای فرهنگی، هیچ خدمتی به این مردم نتوانستند انجام بدهند - حداقلش این است - در هیچ مشکل و مسئله مهمی نتوانستند با این مردم همراه باشند و به پای مردم برسند؛ حتی نتوانستند پایه‌پای مردم برسند، چه برسد بخواهند جلودار و پیشرو و رهبر مردم باشند؛ همیشه عقب ماندند، همیشه در انزوا ماندند؛ این‌ها مجدداً به این کشور بیایند و سایه فکر و فرهنگ خودشان را حاکم بکنند.

این که می‌بینیم در بعضی از مطبوعات و مجلات و منشورات فرهنگی، چیزهایی نشان داده می‌شود، دنبال رجعت به گذشته‌اند؛ دنبال برگشتن به حالت بیماری روشنفکریند. این مقوله روز است. این مقوله بسیار اساسی و مهمی است.



۲۲. خطای تاریخی جلال آل احمد

البته روشنفکر جماعت وقتی بخواهند در این زمینه‌ها حرف بزنند، می‌توانند بنشینند بیافند، حرف بزنند، که آقا نمی‌شود، روشنفکری با دین نمی‌سازد؛ دین اگر به کشوری آمد، همه چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ کمالین که متأسفانه در یک پاروقی، مرحوم آل احمد هم یک جمله این طوری دارد، که خطای تاریخی است. به نظر من، ایشان در این جا دچار خطای تاریخی شده است.

می‌گویند در زمان صفویه، چون دین، منشیگری، ادبی و دبیری، در کنار دستگاه‌های حکومتی قرار گرفت - یعنی مثلاً میرداماد رفت کنار شاه عباس نشست - لذا در دوران صفویه، فرهنگ و ادب و فلسفه و هنر تنزل کرد این اشتباه است. مثل دوره صفویه، دوره‌ای در طول ادبیات نیست. مرحوم آل احمد اهل شعر نبوده؛ به نظر من، از روی بی‌اطلاعی اظهار نظر کرده است.

شعراي مخالف سبک هندی، حرف معروف غلطی را در دهان انداختند. سبک هندی، در دوره صفویه رایج شد و تا دوره زندیه و اوایل قاجاریه هم ادامه داشت؛ بعد گروه دیگری پدید آمدند، که به آن‌ها به اصطلاح متجددان و انجمن ادبی اصفهان می‌گفتند. این‌ها با سبک هندی خیلی مخالف بودند. البته شعرهایشان هرگز به پایه شعراي هندی هم نمی‌رسد فاصله خیلی زیاد است لیکن مخالف بودند.

از آن زمان ترویج شد که دوره صفویه، دوره انحطاط شعر است! نه، شاعر بزرگی مثل صائب، متعلق به دوران صفویه است. شعراي مثل کلیم، مثل عرفی، مثل طالب آملی، متعلق به دوران صفویه‌اند. شعراي که در همه طول تاریخ شعر، ما نظیرشان را کم داریم، در دوره صفویه بوده‌اند. نصرآبادی در «تذکره نصرآبادی»، در زمان خودش در اصفهان، نزدیک به هزار شاعر را اسم می‌آورد و شرح حالشان را می‌نویسد. شهری مثل شهر اصفهان، هزار شاعر! البته شعراي خوب، نه شاعر جنگ‌گرا! شعرهایشان هست، تذکره نصرآبادی هم

موجود است. مایکی و کجا چنین چیزی داشتیم؟

در فلسفه، ملاصدرا، بزرگ‌ترین فیلسوف همه تاریخ فلسفه اسلامی، متعلق به زمان صفویه است. میرداماد، مربوط به زمان صفویه است. فیض کاشانی عارف معروف مربوط به زمان صفویه است. لاهیجی متکلم و فیلسوف معروف متعلق به زمان صفویه است. این چه حرفی است که زمان صفویه، دوره انحطاط شعر است؟ نخیر، اتفاقاً دوران صفویه، دوران شکوه و اوج ادب و هنر است.

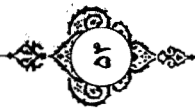
البته ادب به معنای شعر، نه نثر. نثر هم خوب است، اما آن چنان اوجی ندارد. بهترین کاشیکاری‌ها و بهترین معماری‌ها، متعلق به دوران صفویه است. شما در طول تاریخ، مثل مسجد شیخ لطف‌الله در یک مقوله، مثل میدان نقش جهان اصفهان در یک مقوله، مثل آن ساختمان‌ها در مقولات دیگر نمی‌توانید پیدا کنید؛ مگر خیلی کم. این‌ها متعلق به دوران صفویه است.

البته صفویه شعرا را به دربار نمی‌بردند، تا به آن‌ها پول بدهند؛ ولی واقعاً نمی‌خواهم از صفویه دفاع هم بکنم. ما با همه شاه‌ها بدیم. شاه بد است. اصلاً شاه نمی‌تواند خوب باشد. ملوکیت بد است. ملوکیت، به معنای مالکیت است. آن کسی که خودش را ملک می‌نامد یعنی پادشاه مالکیتی نسبت به مردم و به اصطلاح رعیت خودش برای خود قائل است. در اسلام اصلاً ملوکیت مردود است.

آن روز در نماز جمعه هم گفتم که خلافت و ولایت، نقطه مقابل ملوکیت است. پادشاهان صفویه هم پادشاه بودند و ما اصلاً نمی‌توانیم از آن‌ها دفاع بکنیم؛ اما از لحاظ تاریخی، این حرف، حرف غلطی است که ما بگوئیم در دوره صفویه، شعر و ادبیات، تنزل و انحطاط پیدا کرده است. من می‌بینم که هنوز هم به تبع همان دوران، در تلویزیون و رادیو و این‌جا و آن‌جا، گاهی همین مطالب را می‌گویند. نخیر، دوران صفویه، دوران انحطاط نیست. بعد از حافظ، هیچ غزلسرای به عظمت «صائب» نیامده است. بعد از رودکی، هیچ شاعری به تعداد

مجموعه‌های ادبی و تاریخی

فصل ۳

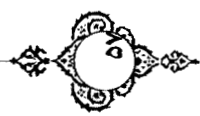


صائب شعر نگفته است؛ دوست هزار شعر دارد. البته شاعرِ حساسی که بشود روی شعرش ایستاد و از شعرش دفاع کرد، مورد نظر است؛ والا شاعران جفنگ‌گو هرچه بخواهید، می‌گویند. هیچ شهری به قدر اصفهان، در خودش شاعر و هنرمند و فاضل و فیلسوف و فقیه نداشته است؛ این چه حرفی است؟! علی‌ایحال، ارتجاع روشنفکری این است؛ یعنی برگشتن به دوران بیماری روشنفکری؛ برگشتن به دوران بی‌غمی روشنفکران؛ برگشتن به دوران بی‌اعتنائی دستگاه روشنفکری و جریان روشنفکری به همه سنت‌های اصیل و بومی و تاریخ و فرهنگ این ملت.

امروز هر کس این پرچم را بلند کند، مرتجع است؛ ولو اسمش روشنفکر و شاعر و نویسنده و محقق و منتقد باشد. اگر این پرچم را بلند کرد پرچم بازگشت به روشنفکری دوران قبل از انقلاب، با همان خصوصیات، و با جهنگری ضد مذهبی و ضد سنتی این مرتجع است؛ این اسمش ارتجاع روشنفکری است.

شما دانشجویان، خودتان جزو قشرهای روشنفکر هستید؛ روی این موضوع باید فکر و کار کنید. البته من اگر بخوام در این زمینه صحبت بکنم، با این یک ساعتی که صحبت شد، مطلب تمام نمی‌شود؛ چون نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی وجود دارد؛ حرف‌های فراوانی در این زمینه هست؛ انتقادهای گوناگونی از حرف‌های کسانی که در این زمینه‌ها حرف زده‌اند، وجود دارد، که من اگر بخوام این‌ها را بگویم، خیلی طول می‌کشد. ان شاء الله ادامه مطلب برای فرصت و مجال دیگری بماند.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۲.

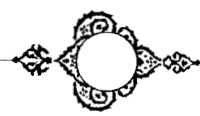


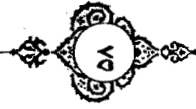
ارزش‌های دینی و اسلامی

۲۳. معنای تقوا

تقوا یعنی چه؟ معنای تقوا این نیست که انسان، خیلی عبادت بکند؛ ممکن است خیلی عبادت کردن، بر تقوا مترتب بشود، اما تقوا آن نیست. معنای تقوا این است که انسان در هر کار، از تصمیم و عمل خود مراقبت کند؛ فکر کند که چه می‌خواهد عمل کند و پا را می‌خواهد کجا بگذارد - با مطالعه، با توجه. یک وقت انسان، مستانه و بی‌هشانه بدون توجه به این که دارد چه کار می‌کند، حرکت و اقدام می‌کند، یا تصمیم می‌گیرد، یا انجام می‌دهد، یا ترک می‌کند؛ یک وقت همه این کارها را با توجه به این که دارد چه کار می‌کند، انجام می‌دهد؛ این دومی تقواست.

یک وقت شما دارید در جادهٔ اسفاله راه می‌روید، این یک جور راه رفتن است؛ یک وقت دارید در راهی قدم برمی دارید که زیر پاتان - این طرف، آن طرف - در همه جا بوته‌های خار است. وقتی در میان خارستانی عبور می‌کنید، جوری قدم برمی دارید که خار به لباس شما نگیرد و ساق پای شما را آزرده





نکند؛ این تقواست؛ یعنی با دقت، قدم برداشتن.

آدم بی تقوا آن آدمی است که اگر به او بگویند یا درباره مسئله وجود، مسئله آفرینش و هدف هستی فکر کن، می گوید: و لش کن بابا! این بی تقوایی است. آدم با تقوا آن کسی است که وقتی درباره مسئله هدف هستی، مسئله خدا و قیامت، بحث و سؤال مطرح می شود، به فکر فرو می رود و اندیشه، تاراه درست را پیدا کند؛ در این باب اندیشیدن تقواست. امیرالمؤمنین علیه السلام، تقوا را به آن اسب راهواری تشبیه می کنند که سوار، زمام آن را در دست دارد و از آن استفاده می کند؛ هر جا می خواهد، می تازد و هر جا می خواهد، آن را نگه می دارد.

در مقابل تقوا، غفلت و گمراهی است. در تعبیر امیرالمؤمنین، خطا در مقابل تقوا گذاشته شده است - «خطایا» - خطا رفتن اندیشه، خطا رفتن زبان، دست، پا، دل و خطا رفتن تصمیم و عمل، مثل اسبی است که راهوار نیست؛ اسب سرکش و افسار گسسته ای است که یک نفر را هم رویش انداخته اند که اختیار آن را ندارد و آن اسب، خودش او را می برد. معلوم است که چنین کسی جان سالمی به در نخواهد برد... دقت کنید؛ در کارها، خوب فکر و خوب عمل کنید. هرگز در اندیشیدن به راه های درست، تنبلی نکنید. «ولش»، جزو بدترین کارهاست؛ جزو خطرناک ترین کارها این «ولش» است. همه چیز را با دقت دنبال کنید. نسل جوان باید این باشد.^۱

۲۲. تقوا، بزرگ ترین سرمایه ای است که موفقیت دنیا و آخرت جوانان

را تضمین می کند

گاهی با خود فکر می کنم جوان که در بهترین اوقات عمر خود به سر می برد، اگر بخواهد سرمایه ای را به دست بیاورد که موفقیت دنیایی و آخرتی او را تضمین کند، دنبال چه چیزی باید باشد؟ سؤال مهمی است. اولاً مورد نظر،

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با تشکلهای مختلف دانشجویی دانشگاههای تهران، ۱۳۷۷/۱۰/۲۴.

موفقیت های دنیایی و اخروی است - جسم و جان، فکر و دل - ثانیاً این سؤال، مخصوص به یک دسته از جوانان هم نیست.

پاسخی هم به که به ذهن من می رسد، باز مخصوص یک دسته از جوانانها نیست؛ یعنی این جور نیست که فرض کنیم این پاسخ، مخصوص جوانانهای کاملاً متدین و متعبد است. نه، حتی اگر جوانی را فرض کنیم که از لحاظ تعبد و تدین، در رتبه خیلی بالایی هم نباشد، باز این پاسخ درباره او صدق می کند. حتی اگر فرض کنیم جوانی را که در برخی عقاید خود مشکلی هم داشته باشد، باز این پاسخ درباره او صدق می کند.

جوانی که من به آن رسیده ام، این یک کلمه است: «تقوا! اگر جوان، در دوره جوانی سعی کند تقوا داشته باشد - با همان تعریفی که در فرهنگ دینی و قرآن از تقوا شده است - بزرگ ترین سرمایه را هم برای درس، هم برای فعالیت های سازندگی، هم برای عزت دنیوی، هم برای به دست آوردن دستاوردهای مادی، هم برای معنویت، اگر اهل معنویت است - به دست آورده است. حتی برای آن آفاق بسیار دور و درخشان معنویت هم که معمولاً آدم های متوسط، قدری از آن آفاق، دور هستند - آفاق عرفانی و معنوی و همان چیزهایی که در کلمات عرفا و بزرگان و اهل عشق معنوی هم به آن ها اشاره شده است - تقوا سرمایه است.^۱

۲۵. علم و تقوا، سلاح جذب جوانان به معنویات

اگر قرار باشد بخواهید ایمان و ذهن و حرکت جوان را به سمتی که شما در آن هستید، متوجه کنید، راهش علم و تقواست؛ چون هر ذهنی در مقابل علم، خاضع می شود - چه بخواهد، چه نخواهد.

خصوصیت دانش این است که افراد را در مقابل خودش خاضع می کند؛ هر چند در ظاهر هم مکابره و عناد بکند، در باطن، خضوع پیدا می کند. تقوا هم که

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با تشکلهای مختلف دانشجویی دانشگاههای تهران، ۱۳۷۷/۱۰/۲۴.





سلاح عجیب و عظیمی است که بر زندگی آن، حد و حصری ندارد؛ راه‌ها را باز و فضا را نورانی می‌کند، عناده‌ها را از بین می‌برد و دشمنی‌ها را کم می‌کند. تقوا چیز خیلی عجیبی است؛ دوستان را به راه می‌اندازد، اصلاً بازار آفرینش را گرم می‌کند و حرکت به سمت تعالی را - که همه آفرینش در همه حال در این حرکتند - گرم و پر جاذبه و زیبا می‌کند.^۱

۲۶. توبه وظیفه همیشگی انسان است

ممکن است کسی بگوید ما که جوانیم و هنوز عمری از ما نگذشته که مثل شماها گناه زیادی کرده باشیم و محتاج توبه باشیم، نه، این درست نیست؛ توبه وظیفه همیشگی انسان است؛ پاک‌ترین انسان‌ها هم باید توبه کنند.

توبه یعنی برگشت به خدا، برگشت از راه خطا، توبه دادن دل به پروردگار و رو را به طور کامل به خدا کردن. از امام سجاد علیه السلام چه کسی پاکتر؟ شما به صحیفه سجاده از اول تا آخر نگاه کنید؛ ببینید چه حالی، چه سوز و گداز و چه توبه‌ای در آن نهفته است؛ «هذا مقام من استحيي لنفسه منك وسخط عليها ورضي عنك». امام سجاد علیه السلام به خدای متعال عرض می‌کند: پروردگار! من بر نفس خودم که گاهی از فرمان تو سرپیچی کرده، خشمگینم. از تو راضی‌ام و به خاطر سرپیچی نفس از تو شرمندم. این راز و نیاز و سوز و گداز امام سجاد علیه السلام است.^۲

۲۷. به نماز خیلی اهمیت بدهید و سعی کنید آن را از حالت کسالت‌آور برای خودتان خارج کنید

انسان در معرض خطاهای گوناگونی هست. هر انسانی - بزرگ و کوچک و پیر و جوان ندارد - بالاخره سهوا و اشتباهات و خطاهایی دارد و گناهانی بر او

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۷/۸/۱۳.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲/۲/۲۲.

عارض می‌شود. انسان اگر بخواهد در جاده زندگی موفق شود، نماز می‌تواند جبران‌کننده باشد.

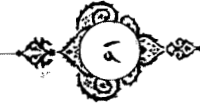
در آیه شریفه قرآن می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زَكَاةً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ الشَّيْئَاتِ»؛ یعنی نماز را در دو سوی روز و پاره‌هایی از شب بجا آورید؛ زیرا نیکی‌ها می‌تواند بدی‌ها را از بین ببرد. نماز نورانی‌تری دارد؛ ظلمت‌ها را از بین می‌برد، بدی‌ها را از بین می‌برد و اثر گناهان را از دل می‌زداید. انسان بالاخره ممکن است آلودگی‌هایی پیدا کند و دست و بالش به خطایی بند شود. اگر به نماز پایبند باشید، این نورانیت شما باقی خواهد ماند و گناه این فرصت را پیدا نمی‌کند که در جان شما نفوذ کند.

من خواهش می‌کنم که به مسئله نماز خیلی جدی نگاه کنید. البته همه شما نماز خوانید؛ منتها سعی کنید نماز را از حالت کسالت‌آور برای خودتان خارج کنید؛ چون اگر نماز را از یک کار همین‌طور از حفظی و به اصطلاح حالت طوطی‌واری خارجش نکنیم، یک چیز کسالت‌آوری می‌شود؛ یعنی آدم باید بلند شود و وضو بگیرد و برود یک کاری را که نمی‌داند چیست، انجام دهد. اما اگر معانی این کلمات را بفهمید، آن وقت خواهید دید که نماز اصلاً کسالت‌آور نیست؛ بلکه شوق‌آور است و انسان به سوی نماز می‌شتابد. آن وقت «مَنْ عَلَى الصَّلَاةِ» - بشتاب به نماز - واقعیت پیدا می‌کند.^۲

۲۸. با قرآن اینگونه مواجه شوید

قدم اول [آشنایی با قرآن] آشنایی با متن قرآن است؛ از این باید عبور کنید. قدم بعدی، عبارت از مانوس شدن با قرآن خواندن، است. قرآن خواندن را رها نکنید. البته اگر کسی بتواند در این خلال، قرآن را حفظ بکند، چند قدم جلو می‌آید و بقیه کارها برای او آسان می‌شود. به هر حال، قدم بعدی عبارت از تأمل

۱. سوره هود: آیه ۱۱۴.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ با جوانان، ۱۳۷۷/۸/۱۳.





در آیات است؛ که انسان با هر آیه قرآن، مثل سخن سنجیده‌ای که کسی با انسان حرف می‌زند، مواجه شود. وقتی که گوینده، سنجیده حرف می‌زند، ما مجبور می‌شویم دقت کنیم تا حرف او را بفهمیم؛ با قرآن، این جور مواجه بشویم. با شما دارد سنجیده حرف زده می‌شود.

وقتی شما قرآن می‌خوانید، این کلمات، همه پر مغز است. هیچ لزومی هم ندارد هر آیه‌ای را که ما نگاه می‌کنیم، سعی کنیم اعماقی در آن پیدا کنیم و فرض کنیم که مثلاً معنایش این است؛ نه، شما اگر ترجمه آیات را بدانید - ترجمه آیات، حتماً لازم است؛ یعنی اگر کسی بخواهد در آیات تدبیر کند، باید معنای قرآن را بداند، این یک قدم حتمی است - آن وقت با توجه به ترجمه، فرصت تدبیر برای شما به وجود می‌آید و می‌توانید در قرآن تدبیر کنید.^۱

۲۹. اگر بخواهیم قرآن، بن ذهنیت جامعه حاکم گردد باید تلاوت قرآن را

همگانی کنیم

توجه به تلاوت قرآن، یک فلسفه اساسی دارد؛ این جور نیست که فقط جنبه هنری مسئله، مورد توجه قرار گرفته، یا یک سرگرمی باشد. اگر بخواهیم قرآن در فضای ذهنی جامعه و کشورمان رواج پیدا بکند و مفاهیم قرآن، مفاهیم رایج در ذهن‌ها و فکرها بشود و عرف قرآن، حاکم بر ذهنیت جامعه گردد - که این بسیار مهم است - حتماً احتیاج داریم به این که افراد جامعه، همه بتوانند قرآن را درست تلاوت کنند و از طریق تلاوت کردن، قدرت تدبیر در قرآن را پیدا کنند و با تدبیر در قرآن بتوانند به قدر ظرفیتشان به اعماق مفاهیم و معارف قرآنی برسند و سیر کنند. خوش‌خوانان قرآن، پرچم‌ها و علم‌هایی هستند که بقیه افراد را به سمت تلاوت قرآن سوق می‌دهند. خوشخوانی و درستخوانی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان شرکت‌کننده در مسابقات قرآن، ۱۳۷۸/۲/۲۲.

قرآن، این خصوصیت را دارد.^۱

۳۰. باید فهم قرآن در بین مردم رایج شود

بدانید، تا وقتی که هر بخش از امت اسلامی - مثلاً جامعه ایرانی - اکثر اجزایش، یا حداقل بخش بزرگی از اجزای این امت نتوانند با مفاهیم قرآن، رابطه مستقیم و رویاروی برقرار بکنند، پایه‌های تمدن قرآنی مستحکم نخواهد شد.

باید فهم قرآن در بین مردم رایج بشود. باید طوری شود که هرگاه جوان‌های ما، دخترها، پسرها، پدر و مادرها، کارمند، کاسب، کشاورز و کارگر قشرهای مختلف درباره مسئله‌ای از مسائل اجتماعی، سیاسی، یا اقتصادی فکر می‌کنند، یک معرفت قرآنی که مستند به آیات قرآن است، در ذهنشان نقش ببندد. ببینید چقدر مهم است!

هر جامعه‌ای که این جور شد و اکثریت، یا جمعیت عظیمی از آن جامعه به این حالت در آمدند، آن وقت می‌شود امیدوار بود که بنای شاخ‌ساز اسلامی در این‌جا عمیق و راسخ است. ما داریم به این سمت حرکت می‌کنیم.^۲

۳۱. قرآن در تمام مسائل زندگی، سخن شفاف، امکشاف‌گر و بازکن دارد

مثلاً انسانی که دچار تنبلی و کم‌کاری است، وقتی این آیه معروف قرآن به یادش بیاید که «وَأَنْ تَسْأَلُوا النَّاسَ أَنْ يَمْسُحَ بِرَأْسِهِمْ مِنْكُمْ»^۳، و معنایش را بفهمد که هیچ انسانی جز نتیجه سعی خودش را نخواهد دید - نتیجه سعی خود را حتماً خواهد دید - شما ببینید چه حرکتی در او ایجاد می‌کند! چه شوقی در یک انسان بی تفاوت به وجود می‌آورد و یک انسان شایق را چطور در

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان قرآنی (دانشجویان و دانش‌آموزان)، ۱۳۷۸/۸/۵.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان قرآنی (دانشجویان و دانش‌آموزان)، ۱۳۷۸/۸/۵.
۳. سوره نهم، آیات ۳۹-۴۰.





میدان، ثابت قدم می‌کنند! قرآن در همه مسائل زندگی، سخن گوید، شفاف، راهنما، راهگشا و گره بازکن دارد، که اگر انسان‌ها با قرآن انس بگیرند و معنای قرآن را بفهمند، به تدریج این مفاهیم در ذهن‌ها مستقر و تبدیل به ذهنیت تثبیت شده جامعه خواهد شد.^۱

۳۲. با نهج البلاغه و صحیفه سجادیه انس بگیرید

عزیزان با نهج البلاغه انس پیدا کنید. نهج البلاغه، خیلی بیدار کننده و هوشیار کننده و خیلی قابل تدبیر است. در جلساتتان، با نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین انس پیدا کنید. اگر خدای تعالی توفیق داد و یک قدم جلو رفتید، آن وقت با صحیفه سجادیه که علی‌الظاهر فقط کتاب دعاست؛ اما آن هم مثل نهج البلاغه، کتاب درس و کتاب حکمت و کتاب عبرت و کتاب راهنمای زندگی سعادتمندانه انسان است انس بگیرید.^۲

۳۳. دعای حقیقی یعنی خواستن همراه با اصرار و جدیت

شما می‌توانید با توجه و دعا، زمینه تقدیرات خودتان را فراهم کنید. البته این به معنای آن نیست که تلاش در ایجاد سر نوشت، نقش ندارد؛ چرا تلاش، علت است. هیچ معلولی بدون علت، امکان ندارد، منتها جور آوردن علت‌ها، به نوبه خود باز متکی به علت دیگری است. دعا زمینه را فراهم و علت‌ها را جور می‌کند. شما به خدا عرض می‌کنید: «یا مسبِّب الاسباب»؛ ای کسی که سبب‌ها و علت‌ها را تسبیب می‌کنی، سببیت به آن‌ها می‌دهی، آن‌ها را ردیف می‌کنی تا این کار انجام بگیرد.

خداوند مقدمات اختیار و انتخاب را برای انسان فراهم می‌کند؛ یا به قول مرحوم علامه طباطبائی (رضوان‌الله علیه)، دعا یکی از علل و اسباب است، مثل

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نمایندگان قرآنی (دانشجویان و دانش آموزان)، ۱۳۷۸/۸/۵.
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۷۸/۹/۸.

بقیه اسباب، مثل بقیه علل مادی و معنوی که شما می‌شناسید. ما در همه عوارض، همه پدیده‌ها و همه حوادث زندگی، عللی را مشاهده می‌کنیم. بعضی از این علل، مادی است، بعضی معنوی و بعضی انسانی است؛ بعضی خارج از وجود انسان و بعضی مخلوطی از این‌ها است.

دعا هم یکی از این علل است. درخواست از خدای تعالی، یکی از این علل است. لذا به دعا به چشم جد نگاه کنید. حقیقتاً از خدای تعالی بخواهید. دعا هم این‌گونه نیست که انسان، شبیه کسی که موظفش کرده‌اند که این را بگو، این‌طور بگوید؛ مثل شعر، یا سرودی که آدم دارد می‌خواند! همین‌طور بگوید: خدایا، این را به من بده، آن را به من بده، ما را بیامرز! این، دعا نیست؛ این لقلقه زبان است. دعا یعنی خواستن. از خدا باید بخواهی. هر چه بیشتر با الحاح و با جد و اصرار بخواهید، احتمال استجابت، بیشتر است. جد، لازم است.

بعضی از افراد تعجب می‌کنند؛ می‌گویند: دعاها را ما مستجاب نشد! اگر گفته شود شما چه کار کردید؟ چگونه دعا کردید؟ می‌گویید: آقا در مجلس روضه، این همه گفت، و ما هم گفتیم «اللهی آمین»! این که انسان نداند چه دارد می‌خواهد، متوجه نباشد که چه چیزی و از چه کسی دارد طلب می‌کند، و اصلاً طلب جدی نداشته باشد، این دعا هست!

نکته دیگر در این باب این است که خواسته‌های زندگی زیادند؛ اما بعضی خواسته‌ها حقیر و بعضی خواسته‌ها عظیم و با قدر و ارزشمندند. خواسته‌های جلیل را پیدا کنید، خواسته‌های عظیم و با قدر و قیمت را پیدا کنید. نه این که راجع به زندگی معمولی چیزهای بخواهید؛ چرا، گاهی در همین خواسته‌های زندگی معمولی هم نقطه‌ای است که خیلی تعیین کننده است؛ اما بعضی چیزها هم خیلی کوچکند.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری، ۱۳۷۶/۱۱/۸.



۳۵. معنای قضا و قدر و جایگاه اختیار انسان در سر نوشت خویش

ما در اسلام و در تعبیرات دینی چیزی داریم به نام تقدیر، چیزی داریم به نام قضا، که روی هم گفته می شود قضا و قدر. مایه قضا و قدر اعتقاد داریم؛ هم قدر حق است، هم قضا حق است. بعضی ها خیال می کنند آدم اگر معتقد به قضا و قدر شد، نمی تواند اراده و قدرت انتخاب انسان را مؤثر بداند؛ این همان بد فهمیدن معنای قضا و قدر است. تخیر، ماکاملاً به قضا و قدر و حق انتخاب انسان معتقدیم؛ این ها مکمل یکدیگرند. من در چند جمله، این را برای شما تبیین می کنم.

قدر یا تقدیر به معنای اندازه گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علت ها و معلول ها و رابطه آن ها را فهمیدن. کسی که زهری را می نوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بگذرد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین می اندازد، تقدیر او، له شدن و خرد شدن است. کسی که از این جا بلند می شود و تصمیم می گیرد به سمت قله الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله الوند است. علل و عوامل را خدای متعال به وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مستباتی را مترتب کرده است. شما آیا عاملی را که به نتیجه ای می رسد، انتخاب می کنید یا نمی کنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله این انتخاب است، می شود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد.

یک وقت هست شما انتخاب نمی کنید؛ فرض بفرمایید سبزه چند راهی می رسید. اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد. تقدیر کسی که از خیابان اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابان ها به آن ها منتهی می شود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به



۳۶. معنای صحیح «عافیت طلبی» در دعاها

دعا برای عافیت، مهم است. در روایات دارد که از معصوم شاید از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: ما برای چه دعا کنیم؟ فرمودند: برای عافیت. بعضی ها عافیت را بد می فهمند؛ خیال می کنند همان «عافیت طلبی» است؛ که معروف است فلان کس «آدم عافیت طلب» است! عافیت طلبی، یعنی انسان از کارهای سخت، روی گردان بشود و کنجی را بگیرد و آن جا زندگی کند.

نه، معنای «عافیت» در دعای این نیست. «عافیت» در مقابل «ابتلاء» و در مقابل «بلا» است. عافیت از اخلاق بد، عافیت از آن چیزی که در عرف، به آن «عافیت طلبی» می گویند؛ یعنی وارد میدان ها نشدن. این خودش یک بلا و یک بدبختی است. عافیت از آن، عافیت از گناه، عافیت از تسلط دشمن، عافیت از نفوذ دشمن و عافیت از شهوات نفسانی! همه این ها «عافیت» است. لذا در دعاهاى سجده آخر می گوینیم: «یا ولی العافیه، اسألک العافیه، عافیه الدنیا والاخره». دعایی هم امام سجاد علیه السلام در همین صحیفه سجاده دارند؛ «دعائه فی طلب العافیه». اصلاً عافیت از خدا می خواهد. عافیت، خیلی خوب است.

امام حسین به آن عظمت، مظهر آزادگی و شجاعت و از خودگذشتگی، در دعای عرفه می فرماید: پروردگارا، اگر تو از من راضی باشی، من به هیچ چیز دیگر اهمیت نمی دهم، به هیچ مشکلی از مشکلات زندگی اهمیت نمی دهم. «فان رضیت عقی فلا ابالی عن سواک». بعد می فرماید: «ولکن عافیتک اوسع لی»؛ اما اگر عافیت را نصیب من بکنی، و سختی ها و بلاها و دشواری ها را برای من پیش نیاوری، برای من بهتر است! یعنی امام حسین هم، «عافیت» به این معنا را می خواهد.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلات اسلامی در مراسم افطاری شب، ۱۳۶۶/۱/۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هیچکدام از این خیابان‌ها نروید، آیا این تقدیرها درباره شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده‌اید؛ بنابراین نمی‌رسید. اگر خیابان اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می‌رسید. قضای شما - یعنی حکم حتمی شما - این است که به آن هدف برسید. چیزی که می‌تواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده شما است. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدام خود به آن تقدیر حتمیت می‌دهید.

نتایج و ثمرات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دو راهی برسیم، یک راه ما را به منزلت که مقصود می‌رساند؛ یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه خطرناک می‌رساند؛ این دو تقدیر در مقابل شما است. شما باید از این این دو تقدیر، یکی را انتخاب کنید.

اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده‌تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضای شما این است که به آنجا برسید. اگر به عکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه خطرناک برسید. این شما هستید که انتخاب می‌کنید.

نکته دوم که می‌خواهم عرض کنم، این است: ما در باب گزینش راه تقدیر گفتیم انتخاب با شماست - در این شکی نیست - اما نقش هدایت و کمک الهی را حتماً باید در نظر داشت. گاهی شما برای انجام کاری خسته می‌شوید، از خدای متعال نیرو می‌خواهید، خدا هم به شما نیرو دهد و راه می‌افتد. گاهی در یک انتخاب دچار مشکل می‌شوید، از خدای متعال هدایت و دستگیری می‌خواهید، خدا هم شما را هدایت می‌کند. یکی هم هست که در آن شرایط از خدا نیرو نمی‌خواهد، نیرو هم گیرش نمی‌آید؛ از خدا هدایت نمی‌خواهد، هدایت هم گیرش نمی‌آید. پروردگار عالم به ما فرموده است از من بخواهید؛

هدایت بخواهید، کمک بخواهید، توفیق بخواهید. این است که من بخصوص به جوان‌ها می‌گویم رابطه خود را با خدا مستحکم کنید و نقش دعا و تضرع را بشناسید. معنای دعا این نیست که شما از خدا بخواهید و بنشینید و فکر نکنید؛ نه، از خدا بخواهید، تا وقتی حرکت می‌کنید، در حرکت، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا وقتی انتخاب می‌کنید، در انتخاب درست، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا اگر صحنه، صحنه دشواری است و قابل تشخیص نیست، در تشخیص به شما کمک کند.^۱

۳۶. ما چگونه می‌توانیم از زندگانی حضرت زهرا (علیها السلام) الگو بگیریم؟

الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شما است. این الگوی قرار دادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمی‌شود.

الگو را باید خودمان پیدا کنیم؛ یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره‌ای که در جلوی چشممان می‌آید، کدام را بیشتر می‌پسندیم؛ طبعاً این الگوی ما می‌شود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، به خصوص مسلمانی که با زندگی انمه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست، و الگو هم کم نیست. حالا خود شما خوبه‌خانه از حضرت زهرا (علیها السلام) اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) چند جمله‌ای بگویم؛ شاید این سر رشته‌ای در زمینه بقیه انمه و بزرگان بشود و بتوانید فکر کنید.

شما خانمی که در دوره پیشرفت علمی و صنعتی و تکنولوژی و دنیای بزرگ و تمدن مادی و این همه پدیده‌های جدید زندگی می‌کنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزار و چهار صد سال پیش توقع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان مهران، ۱۳۸۳/۴/۱۷.

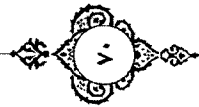


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





بسم الله الرحمن الرحيم



می‌خواهید ببینید چگونه دانشگاه می‌رفته است؟ یا وقتی که مثلاً در مسائل سیاست جهانی فکر می‌کرده، چگونه فکر می‌کرده است؟ این‌ها که نیست.

یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست؛ آن‌ها را بایستی مشخص کنید و الگو را در آن‌ها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسائل مربوط به حوادث پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد بکند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقتی مربوط به دوره‌ای است که مترو هست و قطار هست و جت هست و کامپیوتر هست؛ یک وقت مربوط به دوره‌ای است که نه، این چیزها نیست، اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه می‌کند.

انسان دو گونه می‌تواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسئولانه، یکی بی تفاوت.

مسئولانه هم انواع و اقسام دارد؛ یا چه روحیه‌ای، یا چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر می‌کند الگوی او می‌تواند باشد، جستجو کند و از آن‌ها پیروی نماید.

من این موضوع را یک وقت در سخنرانی هم گفته‌ام. در این سخنرانی‌های ماهم گاهی حرف‌های خوبی در گوشه کنار هست؛ منتها غالباً دقت نمی‌شود و همین طور گم می‌شود.

ببینید، مثلاً حضرت زهر عليه السلام در سنین شش سالگی، هفت سالگی بودند، اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است که قضیه شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بودند، به تدریج مردم مکه - به خصوص جوانان، به خصوص برده‌ها - به حضرت می‌گرویدند؛ بزرگان طاغوت - مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند، جز این که پیامبر و همه مجموعه دوروبرش را از مدینه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند.

تعداد زیادی از این‌ها را که ابی طالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک می‌شدند، همه را از مکه بیرون کردند. این‌ها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟ تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشه‌ای از نزدیکی مکه - فرضاً چند کیلومتری مکه - در شکاف کوهی ملکی داشت؛ اسمش «شعب ابی طالب» بود. شعب، یعنی همین شکاف کوه، یک دره کورچک.

ما مشعلی‌ها به این طور چیزی «بازه» می‌گوییم. اتفاقاً این از آن لغت‌های صحیح دقیق فارسی سره هم هست، که به لهجه محلی، روستایی‌ها به آن «بَرّه» می‌گویند؛ اما همان اصلش «بازه» است. جناب ابی طالب یک بازه یا یک شعبی داشت؛ گفتند به آن جابرویم.

حالا شما فکرش را بکنید، در مکه، روزها هوای گرم؛ شب‌هایی نهایت سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیر قابل تحمل. این‌ها سه سال در این بیابان‌ها زندگی کردند. چه قدر گر سنگی کشیدند، چه قدر سختی کشیدند، چه قدر محنت بردند، خدا می‌داند. یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسئولیتش فقط مسئولیت رهبری به معنای اداره یک جمعیت نبود؛ باید می‌توانست از کار خودش پیش این‌هایی که دچار محنت شده‌اند، دفاع کند.

می‌دانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضی‌اند؛ می‌گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا می‌شود، همه دچار تردید می‌شوند، می‌گویند ایشان ما را آوردند؛ ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار بشویم! البته ایمان‌های قوی می‌ایستاد؛ اما بالاخره همه سختی‌ها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی طالب که پشتیبان پیامبر و امید او بود، و خدیجه کبری که او هم بزرگ‌ترین کمک روحی برای پیامبر بود، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند؛ حادثه خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

من نمی‌دانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه کاری بوده‌اید، تا بدانید

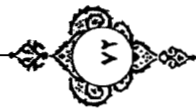


بسم الله الرحمن الرحيم





وَقَدْ



معنای مسئولیت یک مجموعه چیست. در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره می شود. در این شرایط، نقش فاطمه زهرا را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه می کند، این گونه موارد را در گوشه کنارها هم باید پیدا کند؛ متأسفانه هیچ فصلی برای این طور چیزها باز نکرده اند.

فاطمه زهرا مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن جابوده که گفتند فاطمه «ام ایها» مادر پدرش است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شش ساله، هفت ساله این طوری بوده است. البته در محیط های عربی و در محیط های گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی می کنند؛ مثلاً به اندازه رشد یک دختر ده، دوازده ساله حالای ما. این، احساس مسئولیت است.

آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد، که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسئولیت کند، زود احساس نشاط کند؟ آن سرمایه عظیم نشاطی که در وجود او هست، این ها را خرج کند، برای این که غبار کدورت و غم را از چهره پدری که حالا حدود مثلاً پنجاه سال از سنش می گذشته و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است.

نمونه بعد، مسئله همسر داری و شوهر داری است. یک وقت انسان فکر می کند که شوهر داری، یعنی انسان در خانه و در آشپزخانه غذا را مرتب کند و اتاق را تر و تمیز کند و پتو را پهن کند و مثل قدیمی ها تشکچه را بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید.

شوهر داری که فقط این نیست. شما ببینید شوهر داری فاطمه زهرا چگونه بود. در طول دهه سالی که پیامبر در مدینه بودند، حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگ های کوچک و بزرگی ذکر کرده اند - حدود شصت جنگ اتفاق افتاده - در اغلب آن ها هم امیرالمؤمنین بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در

خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است، و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می ماند - این قدر جبهه وابسته به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبه راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده ایم: «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِيئاً وَ تَيْسِيراً وَ أَسِيراً» * إِنَّمَا نَطْلَعُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسئولیت هم می کند.

ببینید انسان چه قدر روحیه قوی می خواهد داشته باشد، تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه اهل و عیال و گرفتاری های زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی بدهد؛ بچه ها را به آن خویشی که او تربیت کرده، تربیت کند. حال شما بگویید امام حسن و امام حسین، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب که امام نبود. فاطمه زهرا او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماندند.

این طور خانه داری، این طور شوهر داری و این طور کدبانویی کردند و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفتند. آیا این ها نمی توانند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مشرف به خانه داری الگو باشند؟ این ها خیلی مهم است.

حالا بعد از قضیه وفات پیامبر، آمدن به مسجد، و آن خطبه عجیب را خواندن، خیلی شگفت انگیز است. اصلاً ماها که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، می فهمیم که چه قدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله، بیست ساله و حداکثر بیست و چهار ساله - که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است - آن هم با آن مصیبت ها و سختی ها به مسجد می آید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی می کند؛ که آن سخنرانی، کلمه و کلمه اش در تاریخ می ماند. عرب ها به خوش حافظه گری معروف بودند. یک نفر می آمد یک قصیده



وَقَدْ





هشتاد بیستی را می خواند، بعد از این که جلسه تمام می شد، ده نفر می گرفتند آن را می نوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این طور مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده می شد و ضبط می گردید. این خطبه ها و این حدیث ها، غالباً این گونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند، و این خطبه ها تا امروز مانده است. کلمات مفت در تاریخ نماند؛ هر حرفی نمی ماند. این قدر حرف ها زده شده، این قدر سخنرانی شده، این قدر مطلب گفته شده، این قدر شعر گفته شده؛ اما نمانده است و کسی به آن ها اعتنا نمی کند.

آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه می دارد و بعد از هزار و چهار صد سال هر انسان که نگاه می کند، احساس خضوع می کند، این یک عظمت را نشان می دهد. به نظر من، این برای یک دختر جوان الگو است.

البته در زمان خودمان هم الگو داریم؛ امام الگوست. این جوانان بسیجی ما الگو هستند؛ هم کسانی که شهید شدند، و هم کسانی که امروز زنده هستند ... البته انسان هم الگو را با معیارهای خودش انتخاب می کند. من خواهش می کنم هر الگویی که خواستید انتخاب بکنید، معیار «تقوا» را که توضیح دادم، حتماً در نظر داشته باشید. تقوا چیزی نیست که بشود از آن گذشت. برای زندگی دنیوی هم تقوا لازم است؛ برای زندگی اخروی هم تقوا لازم است.^۱

۳۷. نفس اماره و خودخواهی ها عامل رکود و عقب گرد انسان

در درون وجود ما، بزرگ ترین دشمن ماکمین گرفته و آن، نفس اماره و شهوات و خودخواهی و خودپرستی های ما است. هر لحظه ای که بتوانیم، این مار کزنده و این دشمن کشنده را سر جای خود بنشانیم ولو به طور موقت در آن لحظه، ما موفق و سعادتمند و قادر بر عمل و مقاومت و ایستادگی و جهاد فی سبیل الله هستیم. هر وقتی که این دشمن، سر بلند کند و عقل و نیروی معنوی و نفس رحمانی در وجود ما را سرکوب کند و تحت تأثیر خود قرار بدهد، در آن

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با جوانان به مناسبت هفته جوان، ۱۳۷۷/۲/۷.

لحظه، ما در حال سکون و رکود و یا عقبگردیم. سکون، یعنی عقبگرد. این دو، یکی است.^۱

۳۸. روح انسانی نه ظلم می کند، نه ستم را تحمل می نماید

مشکل ملت ها، مشکل تسلط و حاکمیت کسانی است که اگر چه لباس انسانی پوشیده اند، اما در باطن، یک حیوان درنده و وحشی بی ملاحظه اند. آن کسی که برایش کشتن هزاران انسان، شیمیایی کردن خانواده ها و بچه های کوچک، اهمیتی ندارد و به راحتی جنایت می کند، او در ظاهر انسان است، ولی در باطن گرگ است. صورت معنوی و حقیقی او، صورتی که در قیامت با آن محشور خواهد شد، صورت یک حیوان وحشی است.

ای در رسیده پوستین یوسفان **گرگ** برخیزی از این خواب گران

این گونه افراد، آن روزی که مرگ گریبان آن ها را بگیرد و از خواب گران هذیان آمیز زندگی ننگبار خودشان بیدار بشوند، به خودشان که نگاه می کنند، خود را اگر گرگ خواهند دید. آن کسانی هم که این وضعیت بد را در دنیا تحمل می کنند، نسبت به این همه فاجعه و این همه جنایت در دنیایی تفاوت و خونسرد می مانند و احساس تکلیف نمی کنند، آن ها هم از یک ناحیه دیگر اشکال دارند؛ آن ها هم تربیت نفسانی ندارند؛ آن ها هم عشق به زندگی و ترس از مرگ، گریبانشان را گرفته است؛ صورت معنوی آن ها هم، اگر گرگ نیست، موش است؛ اگر درنده نیست، حیوان قابل دریده شدن و خورده شدن است؛ بره است؛ تعبیر احترام آمیز ترش این است. روح انسانی، نه اجازه می دهد کسی آن طور جنایت و ستمگری بکند، نه اجازه می دهد انسانی این همه ظلم و ستم را تحمل نماید.^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان، ۱۳۶۹/۵/۲۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان، ۱۳۶۹/۵/۲۴.



شهادت بدین معنا است که یک انسان برترین و محبوب‌ترین سرمایه دنیوی خویش را نثار آرمانی سازد که معتقد است زنده ماندن و باور شدن آن به سود بشریت است و این یکی از زیباترین ارزش‌های انسانی است که آرمان مطلوب و الهی و آرزوی همه پیامبران خدا است. این ارزش، در صدر همه نیکی‌های بشری قرار می‌گیرد و در هیچ ترازوی مادی نمی‌گنجد. پذیرش این تفکر همان عامل خیره‌کننده‌ای است که به مجاهدان راه حقیقت نیرویی برای باطل ساختن همه محاسبات جبهه خصم می‌بخشد و چنانکه به تجربه دانسته شده است دشمن حقیقت را دچار بن‌بست و غجز و حیرت می‌سازد.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب به بزرگداشت شهدای دانشجویی. شگاه تبریز، ۱۳۸۱/۱۰/۱۵.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۶



مسائل سیاسی و اجتماعی

۴۰. آزادی و حدود و آداب آن

امروز در دانشگاه بحث آزادی خیلی تکرار می‌شود. بعضی می‌گویند آزادی دادنی نیست، گرفتنی است؛ من می‌گویم آزادی، هم دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است.

«آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسئولان حکومت‌ها اجازه ندادند حق طبیعی آزادی یعنی آزادی‌های قانونی را از کسی سلب کنند. البته این لطیف نیست که حکومت‌ها می‌کنند؛ باید آزادی را بدهند؛ و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان آگاه و باشعوری در جامعه باید با حق آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت. بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای آن‌چنان که شایسته است فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادی را که برای





تأیید شده است و وجود دارد. این نظارت هم برای شهروندان عادی و معمولی نیست؛ این برای آن است که یک آدم ناباب، یک آدم مضرب، یک آدم بد، به این مرکز حساس وارد نشود.

این نظارت استصوابی مخصوص مجلس که نیست؛ در مورد ریاست جمهوری هم هست. حالا شما ببینید یک آدم حرافی پشت هم اندازه‌ای که از خارج هم حمایت بشود و پول فراوانی هم داشته باشد و خودش را به شکل‌های گوناگونی بیاراید و این جا بیاید و کاندیدا بشود و اکثریتی را هم ببرد و رئیس جمهور بشود، تکلیف مملکت چه می‌شود؟! نظارت استصوابی برای همین است که جلوی آدم‌هایی که بر طبق قوانین کشور، صلاحیت آمدن به این منصب حساس را ندارند چه مجلس، چه ریاست جمهوری، چه در رقیبه جاهایی که این نظارت وجود دارد؛ مثل مجلس خبرگان و دیگر جاها گرفته شود و این‌ها نتوانند وارد این مراکز حساس بشوند.^۱

۳۳. معنای ولایت مطلقه فقیه این نیست که رهبری هر کار دلش

خواست، می‌تواند بکند!

بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند. معنای ولایت مطلقه این نیست.

رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام بگذارد؛ منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضيقه

۱. پاسخ‌های رهبر معظم انقلاب به پرسش‌های دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۷۸/۹/۸.

۳۲. نظارت استصوابی و فلسفه وجودی آن

نظارت استصوابی یک قانون است و نیابستی کسی از عمل به قانون گل‌دای داشته باشد. این نظارت شورای نگهبان، طبق قانون و متکی به قانون اساسی است؛ پایه‌ها و ریشه‌هایش در قانون اساسی است و در قانون عادی هم همان

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با جوانان استان اصفهان، ۱۳۸۰/۸/۱۲.



یک جامعه فعال و کوشا و پیشرو یک ضرورت است از دست نروانند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است.^۱

۳۱. من یا حزب و تحزب مخالف نیستم

بعضی‌ها می‌گویند فلائی با حزب و تحزب مخالف است؛ در صورتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین حزب را ما درست کردیم. اگر تحزب به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد، من طرفدار آن هستم؛ منتها من تحزب را این نمی‌دانم که عده‌ای از داعیه‌داران سیاسی، به دنبال کسب قدرت، دور هم جمع شوند ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر و با شمار و ایجاد هیجان و جذابیت‌های دروغین، مردم یا گروه‌هایی از مردم را به این طرف و آن طرف بکشانند و مرتب دعوا و اختلاف راه بیندازند و برای این که بی‌کار نمانند، یک مسئله کوچک را بزرگ کنند، یک چیز کم اهمیت را پراهمیت جلوه دهند و روزها و هفته‌ها درباره‌اش بحث و تحلیل کنند؛ بر اساس آن، دوست و دشمن معین کنند؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دشمن است؛ فلان کس، فلان طرفی است، پس دوست است. بنده این‌ها را تحزب نمی‌دانم؛ این‌ها روش‌های غلط سیاسی است که در دنیا هم رایج است. دل‌ما خوش بوده است که در ایران این چیزها رایج نباشد؛ اما متأسفانه بعضی‌ها به این چیزها دلبستگی دارند.^۲



بسم الله الرحمن الرحيم



می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند. -مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را بپذیرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند. -رهبری مرجع است.

زمان امام هم همین‌طور بود.

بنده خودم آن وقت رئیس جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به

امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت

فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نوشتند که در این جا مضیقه وجود

دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت

می‌کند و اگر احساس کرد که به ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد.

جاهایی هم که به صورت معضل مهم کشوری است، به مجمع تشخیص

مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است، و آن رهبر، رئیس

جمهور، وزرا و نمایندگان، همه، در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند.

قانون این قدر مهم است که غالب بر عملکرد من و شما است.^۱

۴۲. نظارت بر مطبوعات یک وظیفه و کار لازم است

من معتقدم که نظارت بر مطبوعات، یک وظیفه و یک کار لازم است؛ این مژ قانون اساسی و قانون مطبوعات و قانون عادی هم هست. بدون نظارت، یقیناً خواسته‌ها و مصالح ملی از مطبوعات تأمین نخواهد شد. بعضی‌ها خیال می‌کنند که افکار عمومی، منطقه آزاد و بی‌قید و بندی است که هر کار خواستند، با آن بکنند! افکار عمومی موش آزمایشگاهی نیست که هر کس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیل‌های غلط و شایعه‌سازی و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدسات مردم آسیب می‌زنند؛ این که درست نیست؛ بنابراین نظارت لازم است تا این کارها نشود؛ این یک وظیفه است و اگر انجام نگیرد، جای سؤال دارد که چرا انجام نمی‌گیرد.^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۱۳۸۲/۹/۲۶.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر.

۴۵. سه وظیفه اساسی مطبوعات، آزادی مطبوعات

برای مطبوعات هم سه وظیفه عمده قائم: وظیفه نقد و نظارت، وظیفه اطلاع رسانی صادقانه و شفاف، وظیفه طرح و تبادل آراء و افکار در جامعه. معتقدم که آزادی قلم و بیان حق مسلم مردم و مطبوعات است؛ در این هم هیچ تردیدی ندارم و این جزو اصول مصرحه قانون اساسی است.

معتقدم اگر جامعه‌ای مطبوعات آزاد و دارای رشد و قلم‌های آزاد و فهمیده

را از دست بدهد، خیلی چیزهای دیگر را هم از دست خواهد داد. وجود

مطبوعات آزاد، یکی از نشانه‌های رشد یک ملت و حقیقتاً خودش هم مایه رشد

است؛ یعنی از یک طرف رشد و آزادگی ملت، آن را به وجود می‌آورد؛ از طرف

دیگر، آن هم به نوبه خود می‌تواند رشد ملت را افزایش بدهد. البته معتقدم در

کنار این ارزش، ارزش‌ها و حقایق دیگری هم وجود دارد که با آزادی مطبوعات

و آزادی قلم، آن ارزش‌ها نباید پامال بشود. هنر بزرگ این است که کسی بتواند

هم آزادی را حفظ کند، هم حقیقت را درک کند، هم مطبوعات آزاد داشته باشد،

هم آن آسیب‌ها دامش را نگیرد؛ باید این‌گونه مشی کرد.^۱

۴۶. زیر سؤال بردن قوه قضائیه نقطه شروع فساد در کشور است

معتقدم زیر سؤال بردن قوه قضائیه در یک کشور، نقطه شروع فساد در آن کشور است؛ بنابراین نباید قوه قضائیه را زیر سؤال برد. نه این که قوه قضائیه همیشه درست عمل می‌کند، یا همه آدم‌هایش درستند، یا همه کارهایش درست است؛ نه، یقیناً در قوه قضائیه تخلفاتی وجود دارد؛ اخیراً خود قوه قضائیه رئیس دادگاهی را به محاکمه کشید و الان هم در زندان است؛ بنابراین برخورد می‌کنند. یقیناً اگر آن شخص به یک باند سیاسی وابسته بود، حالا چنانچالش دنیا را گرفته

۱. ۱۳۷۹/۱۲/۹.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر.

۱۳۷۹/۱۲/۹.



بسم الله الرحمن الرحيم





بوده اما وقتی وابسته نیستند، سروصدایش بلند نمی شود! قوه قضائیه با فساد در درون خودش قاطع برخورد می کند.

با این که نمی خواهم بگویم کلاً قوه قضائیه بی عیب یا بی اشکال است یا همه آدم هایش خوبند؛ اما همه موظفند پیکره قوه قضائیه را به رسمیت بشناسند؛ ملاحظه کنند و آن را زیر سؤال نبرند. اگر قوه قضائیه زیر سؤال برود، هر مجرمی می تواند با دستاویزی، از بار مؤاخذه و محاکمه فرار کند؛ دیگر نمی شود کسی را تعقیب کرد؛ بنابراین در مقابل حکم دادگاه همه باید تسلیم باشند.^۱

۴۷. آقای مصباح، خلاء شخصیت هائی مثل علامه طباطبائی و شهید

مطهری را در زمان ما پر می کنند

امروز بحمدالله نظام اسلامی ما مفتخر است که شخصیت های برجسته علمی و معنوی در آن حضور دارند؛ مثل همین شخصیت عزیز و عظیمی که بحمدالله این کار هم از برکات ایشان است - جناب آقای مصباح - من ایشان را نزدیک به چهل سال است می شناسم و به ایشان ارادت قلبی دارم؛ فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب نظر در مسائل اساسی اسلام. اگر خدای متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت هائی مثل مرحوم علامه طباطبائی، یا مرحوم شهید مطهری استفاده کنند اما بحمدالله این شخصیت عزیز و عظیم، خلاء آن عزیزان را در زمان ما پر می کنند.

من حقیقتاً خدا را حمد و شکر می کنم که جامعه ما و به خصوص نسل جوان ما به ایشان خیلی علاقه دارند. بنده از هر جا که کسب خبر کردم در سرتاسر کشور اطلاع پیدا کردم که نسل جوان ما به ایشان شدیداً علاقمند و معتقد و قدر دانند؛ این هم نعمت بزرگ خدا و دلیل سلامت این کار است. وقتی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیر کبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

انسان با روح و با هدف خدایی وارد میدان شد، همین جور می شود.^۱

۴۸. اصلاح طلبی انقلابی و اصلاح طلبی آمریکایی

امروز یکی از واژه های رایج، واژه «اصلاح طلبی» است. من در نماز جمعه هم گفتم، بارها هم تکرار کرده ام؛ بنده معتقدم اصلاح طلبی جزو ذات انقلاب است؛ اصلاً انقلاب، یعنی یک حرکت بزرگ و رو به جلو، که این حرکت هرگز ایستایی ندارد و به طور دائم پیش رونده است؛ این پیشروندگی یعنی همان اصلاح طلبی.

البته اگر آمریکایی ها بخواهند بیایند به ما درس اصلاح طلبی بدهند و بگویند شما این کارها را بکنید تا اصلاح طلب باشید، بدیهی است که ما قبول نمی کنیم؛ زیرا آن چیزی که او اصلاح طلبی می داند، عین ارتجاع به گذشته است.

اگر امروز به جای حکومت مردمی پُرنشاط مستقل شجاع جمهوری اسلامی در این کشور، یک حکومت پادشاهی مرتجعانه مطیع غرب بود، این ها آن را اصلاح طلب می دانستند. آن گونه اصلاح طلبی برای خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح طلبی خوب است، بروند برای خودشان عمل کنند.

اصلاح طلبی با معنای درست این کلمه جزو لاینفک انقلاب است و یک دانشجوی مسلمان نمی تواند اصلاح طلب نباشد. اصلاح طلبی یک پُر سیاسی نیست؛ از این به عنوان یک پُر سیاسی و وسیله ای برای جذب دل این و آن نباید استفاده کرد؛ از آن برای موجه کردن چهره نباید استفاده کرد.

اصلاح طلبی، یک تکلیف و یک مجاهدت است. دولت و ملت موظفند اصلاح طلب باشند؛ البته اجازه ندهند که اصلاح طلبی را دیگران برای آن ها تعریف کنند؛ خودشان باید اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو کنند، تشخیص بدهند و

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان و دانش آموزان بسیجی (طرح ولایت)، ۱۳۷۸/۶/۱۳.



تعریف کنند. نقطه مقابلش هم اصلاح طلبی امریکایی و اصلاح طلبی بیگانه‌پسند است.^۱

۴۹. خطرناک‌تر از تحجر مذهبی، تحجر سیاسی است

ما وقتی می‌گوییم تحجر، فوراً ذهنمان می‌رود به تحجر مذهبی؛ بده آن هم یک نوع تحجر است، اما تحجر فقط تحجر مذهبی نیست، بلکه خطرناک‌تر از آن، تحجر سیاسی است؛ تحجرهای ناشی از شکل‌بندی تحزب و سازمان‌های سیاسی است که اصلاً امکان فکر کردن به کسی نمی‌دهند. اگر ده دلیل قانع‌کننده برای حقانیت یک موضع ذکر کنیم، قبول می‌کند، اما در عمل طور دیگری عمل می‌کند! چرا؟ چون حزب، آن تشکیلات سیاسی بالای سر - مثل پدرخوانده ما فایا از او این‌گونه خواسته؛ این را انسان متأسفانه در برخی از گوشه کنارهای حثی محیط دانشگاهی می‌بیند.^۲

۵۰. خشونت قانونی و خشونت غیرقانونی

در باره خشونت از دو منظر می‌شود نگاه کرد؛ یا به عبارتی این‌طور بگوییم، در دو فاز می‌شود مسئله خشونت را مورد ملاحظه قرار داد: یک فاز اخلاقی و حقوقی است، یک فاز تبلیغاتی و جنگ روانی است؛ این‌ها را نباید با هم مخلوط کرد. در زمینه حقوقی و اخلاقی تکلیف ما با خشونت معلوم است؛ بارها هم گفته‌ایم که هر کس به صورت غیر قانونی به حقوق افراد تعدی می‌کند و خشونت می‌ورزد، محکوم است؛ اسلام هم عقیده‌اش همین است. در اسلام حثی مجازات‌هایی مثل حد و قصاص و امثال این‌ها، برای جلوگیری از خشونت است. آن کسی که آدمکشی و دزدی در سرش اوست،

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

برای این که جلوی او را بگیرند، حد و قصاص و مجازاتی معین کرده‌اند؛ در این باره هیچ بحثی نیست؛ بنده بارها گفته‌ام، در نماز جمعه هم گفته‌ام که با یکی دانستن معنای خشونت و مجازات اسلامی مخالفم؛ از هر جناحی هم باشد، فرق نمی‌کند؛ وقتی کار بدی صورت گرفت، نمی‌شود گفت که مثلاً فلان جوان خوب، یا فلان جوان فلان جناح، یا فلان جوان وابسته به فلان جاب این کار را کرده، پس از بدی آن کار یک مقدار کم می‌شود؛ نه، وقتی بد است، بد است؛ در این هیچ بحثی نیست.

اما یک فاز تبلیغاتی هم وجود دارد که یک جنگ روانی علیه انقلاب راه انداخته است. اولین بار چه کسانی اسم خشونت را به عنوان یک نقطه منفی برای کشور ما در دنیا مطرح کردند؟ همان کسانی که دستشان تا مرفق در خون بیگناهان فرو رفته است یعنی امریکایی‌ها همان کسانی که تا حالا هر کسی را می‌خواستند، در دنیا غیرقانونی ترور می‌کردند؛ اما حالا می‌خواهند آن را قانونی کنند! این‌ها هستند که از خشونت دم می‌زنند و خشونت را تقیح می‌کنند؛ رادیوی صهیونیستی و صهیونیست‌ها هستند که راجع به خشونت بحث می‌کنند؛ این‌ها به صورت مسائل سیاسی و تبلیغاتی مطرح می‌شود؛ چیزی نیست که انسان بتواند آن را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرد، تا بخواهد درباره آن اظهار نظری بکند؛ از این هم نباید غفلت کرد.

عده‌ای تشنه قدرند، یا مریضند و یا سفیه‌اند؛ لذا همان حرف‌ها را مجدداً تکرار می‌کنند. امام بزرگوار را که مظهر رحمت و عطاقت بود، به خشونت متهم می‌کنند. امام یک انسان عارف و حقیقتاً مظهر رحمت بود؛ مردی که آن گونه با صلابت انقلاب را پیش می‌برد، در مقابل مسائل عاطفی آن‌قدر دقیق بود... امام مظهر احساس بود؛ انسانی عطوف، مهربان و به شدت عاطفی بود. یک انسان این‌طوری را به قساوت متهم کنند؛ چرا؟ چون در زمان او در قضیه عملیات مرصاد حکم قانون نسبت به یک عده محارب و آدمکش جنایتکار اجرا شده بود.

عده‌ای با این مردم جنگیده بودند، که مجازات مشخصی هم در قانون دارد، امام هم مژ قانون را اجرا کرده بود. البته امام که این کار را نکرده بود؛ دستگاه‌های مسئول آن موقع انجام داده بودند؛ اما امام را به قساوت متهم می‌کردند! الان هم یک عده آدم غافل، یا سفيه، یا بی‌اطلاع از نقشه دشمن، این‌ها را در داخل تکرار می‌کنند؛ این‌ها واقعاً ظلم است.^۱

۵۱. اشرفی‌افری مسئولان آفت مضاعف است

اشرفی‌افری برای یک کشور آفت است؛ اشرفی‌افری مسئولان، آفت مضاعف است؛ برای خاطر این که اگر اشرف عالم از مال خودشان - حالا حلال و حرامش به عهده خودشان - خرج می‌کنند، از مال خودشان اشرفی‌افری می‌کنند؛ اما اگر مسئولان اشرفی‌افری بکنند، از مال مردم دارند خرج می‌کنند؛ مال خودشان که نیست. این اشرفی‌افری، با احساس عمومی مردم، با نوشتن، با گفتن و با ترویج این فکر درست خواهد شد؛ این باید به یک فرهنگ تبدیل بشود؛ کاری نیست که بشود به صورت دادگاه ویژه و محاکمه و امثال این‌ها درستش کرد.^۲

۵۲. دیدگاه اسلام و غرب نسبت به زن

دنیای استکباری سرشار از جاهلیت، در اشتباه است که خیال می‌کند ارزش و اعتبار زن به این است که خود را در چشم مردان آرایش کند تا چشم‌های هرزه به او نگاه کنند و از او تمتع گیرند و او را تحسین نمایند.

بساط آن‌چیزی که امروز به عنوان «آزادی زن» در دنیا و از سوی فرهنگ منحل غربی بهن شده است، برپایه این است که زن را در معرض دید مرد قرار دهند تا از

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

۲. پاسخ‌های رهبر معظم انقلاب به پرسش‌های دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۷۸/۹/۱.

او تمفّات جنسی ببرند. مردان از آن‌ها لذت ببرند و زن‌ها وسیله التّلاذ مردان شوند. این، آزادی زن است؟ کسانی که در دنیای جاهل و غافل و گمراه تمدّن غربی ادّعا می‌کنند طرفدار حقوق بشرند، در حقیقت ستمگران به زن هستند. زن را به چشم یک انسان والا نگاه کنید، تا معلوم شود که تکامل و حق او و آزادی او چیست. زن را به عنوان موجودی که می‌تواند مایه‌ای برای صلاح جامعه با پرورش انسان‌های والا شود نگاه کنید، تا معلوم شود که حق زن چیست و آزادی او چگونه است.

زن را به چشم آن عنصر اصلی تشکیل خانواده در نظر بگیرید؛ که خانواده اگرچه از مرد و زن تشکیل می‌شود و هر دو در تشکیل خانواده و موجودیت آن مؤثّرند، اما آسایش فضای خانواده، آرامش و سکونتی که در فضای خانه است، به برکت زن و طبیعت زنانه است. با این چشم به زن نگاه کنید تا معلوم شود که او چگونه کمال پیدامی‌کند و حقوقش در چیست.

از روزی که اروپایی‌ها، صنایع جدید را به وجود آوردند - در اوایل قرن نوزدهم که سرمایه‌داران غربی کارخانه‌های بزرگ را اختراع کرده بودند - و احتیاج به نیروی کار ارزان و بی‌توقع و کم‌دردر داشتند، زمزمه «آزادی زن» را بلند کردند؛ برای این که زن را از داخل خانواده‌ها به درون کارخانه‌ها بکشانند؛ به عنوان یک کارگرار ارزان از او استفاده کنند، جیب‌های خودشان را پر کنند و زن را از کرامت و منزلت خود بیندازند.

امروز آنچه که به عنوان «آزادی زن» در غرب مطرح است، دنباله همان داستان و همان ماجراست. لذا ظلمی که در فرهنگ غربی به زن شده است و برداشت غلطی که از زن در آثار فرهنگ و ادبیات غرب وجود دارد، در تمام دوران تاریخ بی‌سابقه است. در گذشته هم در همه جا به زن ظلم شده است، اما این ظلم عمومی و فراگیر و همه‌جانبه، مخصوص دوران اخیر ناشی از تمدّن غرب است.

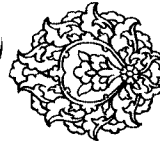
زن را به عنوان وسیله التّلاذ مردان معرفی کردند و اسمش را «آزادی زن»

او تمفّات جنسی ببرند. مردان از آن‌ها لذت ببرند و زن‌ها وسیله التّلاذ مردان شوند. این، آزادی زن است؟ کسانی که در دنیای جاهل و غافل و گمراه تمدّن غربی ادّعا می‌کنند طرفدار حقوق بشرند، در حقیقت ستمگران به زن هستند. زن را به چشم یک انسان والا نگاه کنید، تا معلوم شود که تکامل و حق او و آزادی او چیست. زن را به عنوان موجودی که می‌تواند مایه‌ای برای صلاح جامعه با پرورش انسان‌های والا شود نگاه کنید، تا معلوم شود که حق زن چیست و آزادی او چگونه است.

از روزی که اروپایی‌ها، صنایع جدید را به وجود آوردند - در اوایل قرن نوزدهم که سرمایه‌داران غربی کارخانه‌های بزرگ را اختراع کرده بودند - و احتیاج به نیروی کار ارزان و بی‌توقع و کم‌دردر داشتند، زمزمه «آزادی زن» را بلند کردند؛ برای این که زن را از داخل خانواده‌ها به درون کارخانه‌ها بکشانند؛ به عنوان یک کارگرار ارزان از او استفاده کنند، جیب‌های خودشان را پر کنند و زن را از کرامت و منزلت خود بیندازند.

امروز آنچه که به عنوان «آزادی زن» در غرب مطرح است، دنباله همان داستان و همان ماجراست. لذا ظلمی که در فرهنگ غربی به زن شده است و برداشت غلطی که از زن در آثار فرهنگ و ادبیات غرب وجود دارد، در تمام دوران تاریخ بی‌سابقه است. در گذشته هم در همه جا به زن ظلم شده است، اما این ظلم عمومی و فراگیر و همه‌جانبه، مخصوص دوران اخیر ناشی از تمدّن غرب است.

زن را به عنوان وسیله التّلاذ مردان معرفی کردند و اسمش را «آزادی زن»



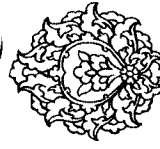
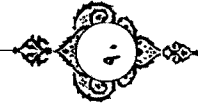
۵۳. اسراف، الکوی زن مسلمان نیست.
من به خانم‌های مسلمان، به خانم‌های جوان و به خانم‌های خانه‌دار عرض می‌کنم: سراغ این مصروف‌گرایی که غرب مثل خوره به جان جوامع دنیا و از جمله جوامع کشورهای درحال توسعه و کشورهای رو به پیشرفت و از جمله کشور ما انداخته است، نروید. مصرف باید در حد لازم باشد، نه در حد اسراف.

خانم‌های کسانی که همسرانشان یا خودشان مسؤولیت‌هایی در بخش‌های مختلف کشور دارند، باید از لحاظ دوری از اسراف، نسبت به دیگران الگو باشند. باید برای دیگران درس باشند و نشان دهند که شأن زن مسلمان بالاتر از این حرف‌هاست که اسیر زر و زیور و جواهر آلات و از این قبیل شود. نمی‌خواهیم بگوئیم این‌ها حرام است؛ می‌خواهیم بگوئیم شأن زن مسلمان بالاتر از این است که در دورانی که بسیاری از مردم جامعه ما محتاج کمکند، کسانی بروند پول بدهند طلا بخرند، زینت‌آلات بخرند، وسائل زندگی رنگارنگ بخرند و در انواع و اقسام روش‌ها و منش‌های زندگی، اسراف کنند. اسراف، الکوی زن مسلمان نیست.^۱

۵۴. انتظارات فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی از زن

آنچه را که ما برای زن عرضه می‌کنیم، چیزی است که هیچ انسان اندیشمند بانصافی نمی‌تواند منکر شود که «این برای زن خوب است.» ما زن را به عقّت، به عصمت، به حجاب، به عدم اختلاط و آمیزش بی‌حد و مرز میان زن و مرد، به حفظ کرامت انسانی، به آرایش نکردن در مقابل مرد بیگانه - برای آنکه چشم او لذّت نبرد - دعوت می‌کنیم. این بد است؟ این کرامت زن مسلمان است. این کرامت زن است. آن‌هایی که زن را تشویق می‌کنند که خود را به گونه‌ای آرایش دهد که مردان کوچه و بازار به او نگاه کنند و غرایز شهوانی خودشان را ارضا کنند، باید از خودشان دفاع کنند که چرا زن را تا این حد پایین می‌آورند و تذلیل

۱. سخنرانی در دیدار با گروهی از زنان پزشک سراسر کشور، ۲۶/۱۰/۱۳۶۸.



گذاشتند! درحالی که به واقع آزادی مردان هرزه برای تنمّع از زن و نه آزادی زن بود. نه فقط در عرصه کار و فعالیت صنعتی و امثال آن، بلکه در عرصه هنر و ادبیات هم به زن ظلم کردند.
شما امروز، در داستان‌ها، در رمان‌ها، در نقاشی‌ها، در انواع کارهای هنری نگاه کنید، ببینید با چه دیدی به زن نگرسته می‌شود؟ آیا جنبه‌های مثبت و ارزش‌های والایی که در زن هست، مورد توجّه قرار می‌گیرد؟ آیا آن عواطف رفیق، آن مهربانی و خوی مهرآمیزی که خدای متعال در زن به ودیعه گذاشته است - خوی مادری، روحیه نگهداری از فرزند و تربیت فرزند - مورد توجّه است یا جنبه‌های شهوانی و به تعبیر آن‌ها عشقی؟ (که این تعبیر غلط و نادرستی است. این شهوت است نه عشق!) زن را این‌گونه خواستند پرورش و عادت دهند: به عنوان یک موجود مصرف‌کننده. مصرف کننده دست و دل‌باز و کارگر کم‌توقع و کم‌طلب و ارزان.

اسلام این‌ها را برای زن ارزش نمی‌داند. اسلام با کارکردن زن موافق است. نه فقط موافق است، بلکه کار را تا آن‌جا که مواجم با شغل اساسی و مهم‌ترین شغل او، یعنی تربیت فرزند و حفظ خانواده نباشد، شاید لازم هم می‌داند. یک کشور که نمی‌تواند از نیروی کار زنان در عرصه‌های مختلف بی‌نیاز باشد! اما این کار نباید با کرامت و ارزش معنوی و انسانی زن منافات داشته باشد. نباید زن را تذلیل کنند و او را وادار به تواضع و خضوع نمایند.

تکبر از همه انسان‌ها مذموم است، مگر از زنان در مقابل مردان نامحرم. زن باید در مقابل مرد نامحرم متکبر باشد. «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»^۱ در حرف‌زدن مقابل مرد نباید حالت خضوع داشته باشد. این، برای حفظ کرامت زن است. اسلام این را می‌خواهد و این الگوی زن مسلمان است.

۱. سوره احزاب: آیه ۳۳.



می‌کنند؟ آن‌ها باید جواب بدهند.

فرهنگ ما، فرهنگی است که انسان‌های والا و اندیشمند غرب هم آن را می‌پسندند و رفتارشان همین‌طور است. در آن‌جا هم خانم‌های عقیف و سنگین و متین و زن‌هایی که برای خودشان ارزشی قائلند، حاضر نیستند خودشان را برای رضای غرایز شهوانی بیگانگان و هرزه‌چشم‌ها وسیله‌ای قرار دهند. فرهنگ منحن غربی، از این قبیل زیاد دارد.^۱

۵۵. حجاب، به معنای منزوی کردن زن نیست

مسئله حجاب، به معنای منزوی کردن زن نیست. اگر کسی چنین برداشتی از حجاب داشته باشد، برداشتش کاملاً غلط و انحرافی است. مسئله حجاب، به معنای جلوگیری از اختلاط و آمیزش بی‌قید و شرط زن و مرد در جامعه است. این اختلاط، به ضرر جامعه و به ضرر زن و مرد - به‌خصوص به ضرر زن - است.^۲

۵۶. بحث پوشش زن نباید از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر باشد

به نظر ما، بحث‌هایی که در باب پوشش زن می‌شود، بحث‌های خوبی است که انجام می‌گیرد؛ منتها باید توجه کنید که هیچ بحثی در این زمینه‌های مربوط به پوشش زن، از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد؛ اگر متأثر از آن شد، خراب خواهد شد. مثلاً باییم با خودمان فکر کنیم که حجاب داشته باشیم، اما چادر نباشد؛ این فکر غلطی است. نه این که من بخواهم بگویم چادر، نوع منحصراًست؛ نه.

من می‌گویم چادر بهترین نوع حجاب است؛ یک نشانهٔ ملی ماست؛ هیچ اشکالی هم ندارد؛ هیچ منافاتی با هیچ نوع تحرکی هم در زن ندارد. اگر واقعاً بنای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسی و کار فکری باشد، لباس رسمی زن می‌تواند

۱. سخنرانی در دیدار با گروهی از زنان پزشک سراسر کشور، ۱۳۶۸/۸/۲۶.

۲. سخنرانی در دیدار با گروهی از زنان پزشک سراسر کشور، ۱۳۶۸/۸/۲۶.

چادر باشد و - همان‌طور که عرض کردم - چادر بهترین نوع حجاب است.

البته می‌توان معجبه بود و چادر هم نداشت؛ منتها همین‌جا هم بایستی آن مرز را پیدا کرد. بعضی‌ها از چادر فرار می‌کنند، به خاطر این که هجوم تبلیغاتی غرب دامگیرشان نشود؛ منتها از چادر که فرار می‌کنند، به آن حجاب واقعی بدون چادر هم رو نمی‌آورند؛ چون آن را هم غرب مورد تهاجم قرار می‌دهد!

شما خیال کرده‌اید که اگر ما چادر را کنار گذاشتیم، فرضاً آن مقصدهٔ کلدایی و آن لباس‌های «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»^۱ و همان‌هایی را که در قرآن هست، درست کردیم، دست از سر ما بر می‌دارند؟ نه، آن‌ها به این چیزها قانع نیستند؛ آن‌ها می‌خواهند همان فرهنگ منحوس خودشان عیناً این‌جا عمل بشود؛ مثل زمان شاه که عمل می‌شد.

در آن زمان، زن اصلاً پوشش و حجابی نداشت؛ حتی در این‌جاها وقتی نوبت به این کارها می‌رسد، بی‌بندوباری خیلی بیشتر هم می‌شود؛ کمالین که در زمان شاه، بی‌بندوباری‌یی که در همین شهر تهران و بعضی دیگر از شهرهای کشور ما بود، از معمول شهرهای اروپا بیشتر بود از معمولی در اروپا، لباس و پوشش خودش را داشت؛ اما در این‌جا آن‌طور نبود. آن‌طور که دیده بودیم و شنیده بودیم و می‌دانستیم و مناظری که از آن وقت الان جلوی نظر من هست، انسان واقعاً حیرت می‌کند که چرا بایستی این‌گونه بشود؛ کمالین که در خیلی از کشورهای متأسفانه عقب‌ماندهٔ مسلمان و غیرمسلمان هم همین‌طور است. بنابراین، باید به دقت و با نهایت کنجکاوی و بدون اغماض، مسائل ارزشی را رعایت کرد.^۲

۱. سورهٔ نور، آیه ۳۱.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه حجاب اسلامی به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، ۱۳۷۰/۸/۴.



۵۷. زن با پوشش و حجاب صحیح کرامت خود را حفظ می‌کند

تجمل در حد معقول را اسلام هم رد نکرده، اما در حد غیر معقول به شکل مسابقه و به شکل چشم و هم چشمی و رقابت و وابسته کردن زن به تجملات از چیزهای انحرافی و درست در جهت عکس آن هدفی است که اسلام برای زن‌ها در نظر دارد، این پایه و قاعده حرکت ما است که امام - رضوان الله تعالی علیه - روی آن درباره زن تکیه داشتند. به هر حال یکی از کارهایی که واجب است این است که باید به شدت مبارزه کرد و ما در این قضیه نه فقط مدافع نیستیم بلکه مهاجم هم هستیم.

یک وقت در یک قضیه‌ای کسی از من پرسید شما در مورد این قضیه چه دفاعی دارید. من گفتم نه اینکه دفاع ندارم، بلکه هجوم دارم و هجوم من هم این است که ما از غرب طلبکاریم. این ما هستیم که به غرب می‌گوییم شما دارید به زن اهانت می‌کنید. شما دروغ می‌گویید که ما دو جنس را برابر دانستیم. این یک نوع فریب و ترفند سیاسی فرهنگی است. شما با این روش دارید به زن خیانت می‌کنید.

ما می‌گوییم زن با پوشش و حجاب صحیح کرامت خودش را حفظ می‌کند و خودش را از آن حدی که مردان هرزه عالم می‌خواهند (که در همه زمان‌ها و مکان‌ها مرد هرزه وجود دارد) بالاتر می‌آورد. اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي لَيْلِهِ مَوْضِعٌ﴾^۱ بر خورد زن با مرد نباید برخورد خضوع آمیز باشد.

مسائل طبیعی و غریزی بین زن و مرد جای خودش را دارد و اشکالی هم ندارد. لکن خضوع زن در مقابل مرد همین چیزی است که امروز در غرب وجود دارد. این روشی که امروز زن را در رفت و آمدها جلو می‌اندازد که خانم جلوتر از آقا می‌رود این ظاهر قضیه است، اما باطن قضیه درست عکس این

است.^۱

۵۸. دوست ندارم دختر و پسر ما در نوع آرایش و لباس و... دائم

چشمشان به غربی‌ها باشد

من می‌خواهم بگویم اگر شما موی سرتان را می‌خواهید آرایش کنید، اگر می‌خواهید لباس بپوشید، اگر می‌خواهید سبک راه رفتن را تغییر دهید، بکنید؛ اما خودتان انجام دهید؛ از دیگران یاد نگیرید.

در کشورهای غربی و بیشتر از همه در آمریکا، حدود سه چهارم دهه پیش یک مشت جوان بر اثر واخوردگی از شرایط اجتماعی، دچار حرکتهایی شدند، که البته تا امروز هم ادامه دارد. در زمان ما مظهر این افراد، پیتل‌ها بودند که با آرایش عجیب و غریب و با نوعی موسیقی شبیه موسیقی پاپ - که الان در دنیا معمول است - ظاهر می‌شدند.

بنده بعد از انقلاب به الجزایر رفتم. در خیابان ماشین‌ها عبور می‌کرد. یک وقت دیدم پسر جوانی نصف موی سرش را تراشیده و نصف دیگر را باقی گذاشته است. هرچه من نگاه کردم، دیدم این آرایش، هیچ زیبایی ندارد. مشخص بود او از کسانی تقلید کرده است. در الجزایر، فشار صنعتی و فشار ابزار تولید و تکنیک بر زندگی مردم اصلاً آنقدر نیست که یک جوان، احساساتی را پیدا کند که در آمریکا یا انگلیس یا در جای دیگر پیدا می‌کرد؛ اما چون دیده بود آن‌ها انجام داده‌اند، او هم انجام می‌داد. بنده با این چیزها مخالفم و دوست نمی‌دارم جوان ما این طوری حرکت کند و دختر و پسر ما دائم چشمشان به آن‌ها باشد.^۲

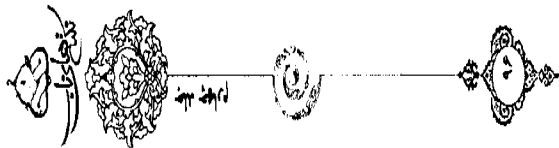
۵۹. نباید زنان به سمت تجمل‌گرایی سوق پیدا کنند

این گرایش به تجمل‌گرایی که مدت‌ها بود در جامعه ما یواش یواش کم

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای مرکزی جمعیت زنان، ۱۳۷۱/۲/۱۵.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان، اساتید، مصلان و دانشجویان دانشگاه‌های استان

همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۷.



شده بود، یا در اواخر انقلاب مثلاً خانم‌ها به تجمعات و زور و زورواختنایی نمی‌کردند، متأسفانه باز این چیزها - آن‌طور که شنیده می‌شود - در چشمه‌ها دارد و رشد می‌کند. زنان اندیشمند و با فکر و با معرفت جامعه ما باید را بدانند. نباید زنان به سمت تجمعی‌گرایی سوق پیدا کنند. البته این برای مردان هم هست؛ مثلاً در زنان بیشتر و امکانش زیاده‌تر است. و اگر مرد این قضیه، در موارد بسیاری، مردان تحت تأثیر زنانشان قرار می‌گیرند. مثلاً و اقماً باید با این قضیه مبارزه کنید؛ خودتان هم مراقبت نمایید.

من با تقاضای به تجمعی‌گرایی در حد معتدلی کم ناکند. خانم‌ها خلاقیت نمی‌کنم؛ لیکن اگر بنا شد که روند افراطی پیدا کنند، چیز بسیار مزخاست. در لباس، در آرایش، در زور و زورواختن و طلا و جواهرات، خاتم‌ها یا آرایش خیلی اهمیت بدهند که اسباب کشی شود و می‌اعتنایم به این چیزها اتمام بکنیم؛ شاید ان شاء الله به درخشندگی‌ها و زیبایی‌های واقعی‌تر بیشتر توجه داشته باشیم. زیبایی‌های ظاهری.^۱

۱۰. عریض شدن خیلی موافقم، اما شدمی که از داخل جوشیده به بیرون می‌خیزد. بنده با شمد خیلی موافقم؛ جزو آدم‌هایی هستم که به شمد گرایش دارم. اما شدمی که از داخل جوشیده باشد چون شمد یعنی ابتکار و نوآوری نه جلدی که بیرون بیاید. شمد آرایش مو و لباس و حرف زدن ما همه‌اش دارد از بیرون می‌آید....

الگوی مصرف و سبک زندگی مهم است؛ فرش و پرده و همه چیز را بخواهیم چه‌طور می‌باشد؛ این‌ها را نمی‌شود ندیده گرفت. اگر کسی توی کار می‌برد، می‌بیند چقدر سرمایه و فکر و همت و هنر دارد صرف این‌ها می‌شود که گاهی بسیاری از آن‌ها پنهان شده است.^۲

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه حجاب اسلامی به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (ع)، ۱۳۷۰/۸/۲۴.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱/۸/۲۶.